

در این مقاله به بررسی دیدگاه بزرگان تصوف و عرفان نسبت به شریعت و احکام عملی دین می‌پردازد. مراد از صوفیان در این مقاله بزرگان و افراد برجسته تصوف و عرفان می‌باشد؛ افرادی که رشد و رواج تعالیم صوفیه و امدار آنان بوده است و مورد قبول صوفیان نیز می‌باشند. بررسی رفتار و گفتار منسوبان و پیروان این راه و رسم و کسانی که ظاهر درویشی را به ارث برده‌اند تحقیقی جدا می‌طلبد و طبعاً نتایج دیگری نیز در پی خواهد داشت.

تصوّف و شریعت

علی آقائوری

اشاره

مقاله حاضر به گزارش و بررسی دیدگاه بزرگان تصوف و عرفان نسبت به شریعت و احکام عملی دین می‌پردازد. مراد از صوفیان در این مقاله بزرگان و افراد برجسته تصوف و عرفان می‌باشد؛ افرادی که رشد و رواج تعالیم صوفیه و امدار آنان بوده است و مورد قبول صوفیان نیز می‌باشند. بررسی رفتار و گفتار منسوبان و پیروان این راه و رسم و کسانی که ظاهر درویشی را به ارث برده‌اند تحقیقی جدا می‌طلبد و طبعاً نتایج دیگری نیز در پی خواهد داشت.

شریعت در اصطلاح، تعالیمی است که آنها را، یکی از پیامبران از سوی خدا آورده باشد، اعم از این‌که از امور اعتقادی باشد یا عملی و گاهی نیز فقط به احکام فرعی گفته می‌شود^۱؛ موضوع بحث حاضر شریعت به معنای اخیر آن است. کاربرد این واژه در چند قرن نخست اسلام بیشتر در معنای عام آن، یعنی مجموعه اصول اعتقادی و فروع فقهی و دستورات اخلاقی بوده و در اصطلاح صوفیان هر گاه قسیم طریقت و حقیقت قرار گرفته، غالباً در فروع عملی و احکام فقهی و یا جنبه‌های ظاهری تعالیم دینی (فقه و حدیث) به کار رفته است.

بررسی رابطه تعالیم صوفیان با شریعت به معنای عام آن و عرضۀ مبانی نظری و عملی آنان بر قرآن و سنت، کاری سترگ و جمعی است؛ به‌علاوه، دانشی وسیع و عمیق می‌طلبد و البته این در توان هر کسی نیست و چه بسا دست‌نیافتنی باشد؛ زیرا صوفیان نیز همانند دیگر گروه‌های اسلامی در مبانی نظری و تعالیم عملی و روش‌های سلوک از دیدگاه یکسانی برخوردار نیستند و در سلسله‌ها و طریقه‌های مختلف آنها، در رد و

قبول برخی از عقاید و روش‌های سلوک، اختلاف مبانی و نقد درونی فراوانی وجود دارد. تقسیم تصوف به عاشقانه و زاهدانه، موضع و روش ملامتی‌گری برخی از صوفیان، بی‌اعتنایی پاره‌ای از آنان به مستحسناات و ظواهر تصوف و زی صوفیانه، اختلاف صوفیان شیعی و سنی در پاره‌ای از مبانی و رد ادعاهای بزرگ برخی از صوفیان توسط برخی دیگر، از مواردی است که با اندک توجهی به آثار صوفیان روشن می‌شود. به عنوان نمونه در توجه و تأکید آنان به شریعت (به معنای خاص) و اعتنا به ظاهر و باطن، برخی از آنها بیشتر به شریعت متمایل هستند و عده‌ای نیز بر لب و حقیقت تأکید می‌کنند و گروهی نیز به جمع این دو، گرایش دارند.^۱ افزون بر این، تبیین، فهم و شناخت همه‌جانبه حقیقت اسلام و رسیدن به مراد واقعی آموزه‌های کتاب و سنت و فلسفه احکام ظاهری اگر محال نباشد، امری بسیار مشکل و طاقت‌فرساست و هر فرقه و مکتبی مدعی رسیدن به واقعیت و حقیقت اسلام است.

با این توجه، قلمرو تحقیق حاضر، شریعت به معنای عام آن نیست، بلکه مراد شریعتی است که در احکام فقهی و اعمال جوارحی جلوه می‌کند و احیاناً در زبان و کاربرد صوفیان، تقسیم طریقت و حقیقت است و صوفیه آن را به عنوان یکی از مراحل آغازین سیر و سلوک انسان و مراتب رسیدن به معارف الهی به کار می‌برند.

در واقع، محور اصلی این پژوهش نوع دیدگاه و میزان پای‌بندی آنان به تکالیف شرعی فقهی و نگاه ویژه آنان به آموزه‌های فقهی و ظاهری شریعت است. طبیعی است که اگر بخواهیم ربط و نسبت تصوف و عرفان و تعالیم بزرگان تصوف را با شریعت، به معنای عام آن عرضه کنیم، بحث گسترده‌تر و عمیق‌تری پیش خواهد آمد. نگارنده جهت سامان‌دهی این پژوهش در آغاز به جایگاه شریعت و میزان پای‌بندی صوفیان به آن و رابطه شریعت با طریقت و حقیقت می‌پردازد، سپس موضوع سقوط تکلیف و توجیه صوفیه را در این باره پی می‌گیرد. ارائه نمونه‌هایی از چالش محدثان و فقیهان با برخی از آموزه‌های صوفیه مانند شیوه‌های سلوک صوفیانه، رقص و سماع نیز اگرچه بایسته است و در غنای بحث سهمی بسزا دارد، اما محدودیت‌های این نوشتار اجازه پرداختن به آنها را نمی‌دهد.

البته نمی‌توان منکر شد که با ملاحظه تعابیر مختلف صوفیان به ویژه در آثار قبل از قرن هفتم، مراد آنان از شرع و شریعت و تقسیم آن، یعنی طریقت و حقیقت، به خوبی روشن نیست. در برخی از تعابیر آنها، شریعت شامل طریقت و صرفاً مقابل حقیقت است، در واقع شامل دستورهای دینی و سنن و آداب نیز می‌باشد و مراد آنها از حقیقت رسیدن به مرحله توحید و مشاهده‌های باطنی عارف است. در این تقسیم‌بندی، احادیث و سنن و حتی مستنبطات و مستحسناات صوفیه که آن را متخذ از قرآن و سنت می‌دانند، از علوم شریعت است.

فصل اول

جایگاه شریعت از دیدگاه صوفیان

اگر سخنان صوفیان را درباره شریعت از ابتدای شکل‌گیری تا مرحله کمال آن، پی‌گیری کنیم بسیاری از مشایخ عرفان بر لزوم شریعت و عمل به آن تاکید داشته‌اند از نظر آنان شریعت نه تنها ضروری است، بلکه طلسم وجود انسانی را جز بدان کلید نمی‌توان گشود و راه باز شدن ابواب علوم باطنی تنها شریعت است^۱ و گام نهادن در طریقت، بدون رعایت شریعت، جز هوا و هوس و وسوسه و زندقه و الحاد پیامدی نخواهد داشت.^۲ اگرچه مخالفان متشرع تصوف، مشایخ و پیروان این مکتب را همیشه به بی‌اعتنایی به شریعت و ترک تکلیف‌های شرعی و اعمال عبادی متهم می‌کنند.^۳ ظواهر شبهه‌برانگیز رفتار و سخنان خود صوفیان و سوء استفاده‌های برخی از پیروان آنها نیز به آن حمله‌ها دامن زده است، اما با پی‌گیری مواضع و سخنان و رفتارهای مشایخ آنها متوجه می‌شویم که جریان و بدنه اصلی تصوف از اتهام بی‌اعتنایی به شریعت مبرا است.

در بررسی تعریف‌های بسیاری از آنان از حقیقت، زهد، ورع، تقوا، انس، صبر، ویژگی‌های عارف و دیگر مقامات و حالات عرفانی مشاهده می‌کنیم که در تبیین و تفسیر این موضوعات، محافظت بر طاعت و عبادت و حفظ حدود شریعت به گونه‌ای نهفته است. مثلاً شبلی، یکی از ارکان ورع را، دوری از محرّمات و مشکوکات شرعی دانسته و عارفی دیگر احتراز از هر چیزی را که شوب انحراف شرعی داشته باشد از لوازم ورع می‌داند^۴ و اساساً شرط پیروی از شیخ را این می‌دانند که سالک بین شریعت و طریقت جمع کرده، از اعتنای کامل به دستورهای شرعی فروگذاری نکند.^۵

۲. شرح گلشن راز، لاهیجی، ص ۲۵۱.

۱. مرصاد العباد، ص ۱۶۲-۱۶۳؛ نجات الانس، ص ۴۹۸ و ۵۰۱.

۳. به عنوان نمونه رک: تحفة الاخیار، ص ۸۷-۸۳.

۴. ترجمه رساله قشیریه، ص ۱۶۶-۱۷۰؛ رک: مصباح الهدایه، در بیان ارکان توبه، ص ۳۶۸؛ در تذکرة الاولیاء، ص ۳۹۷ از قول یحیی معاذ در غلام توبه می‌گوید: «توبه عبارت است از کم خوردن از بهر روزه، کم خفتن از بهر نماز و کم گفتن از بهر ذکر» همچنین رک: همان، ص ۳۷۱.

۵. تذکرة الاولیاء، ص ۴۸، ۲۷۰. تذکرة نویسانی همانند عطار و سلمی و خواجه عبدالله و جامی و دیگران، در بررسی زندگی و بیان حالات عارفان در بسیاری از موارد، ویژگی بسیاری از مشایخ صوفیه را جمع بین طریقت و شریعت می‌دانند و آن را به عنوان افتخار متذکر می‌شوند.

کلابادی شناخت علم شریعت و عمل برفوق فتوای فقها را بر صوفیان واجب دانسته، هیچ گونه تقصیر و تاخیر و تفریط را روا نمی‌شمارد.^۱ سهروردی نیز بر لزوم متابعت شرع تأکید دارد.^۲ جامی در احوال یکی از صوفیان می‌نویسد:

وی گفته که: «لا ینظر علی احد شیء من نور الایمان الا با تباع السنة و مجانبة البدعة، و کل موضع تری فیہ اجتهادا ظاهرا بلا نور، فاعلم ان ثمة بدعة خفیه.»^۳

عزالدین محمود کاشانی شرط اساسی تصوف و حقیقت عشق را در طاعت و عبادت و ملازمت شریعت می‌داند و می‌گوید: «و اقوال و افعال صوفی همه موزون بود به میزان شرع.»^۴ آنان بر خلاف آنچه بعضی مخالفان تصوف گفته‌اند، در ترویج و عمل به فرایض و مستحبات دین اصرار می‌ورزند. امام محمد غزالی در کیمیای سعادت، ارکان مسلمانی را بر شمرده، مهم‌ترین آنها را رکن معاملات و عبادات می‌داند.^۵ قیصری در مقدمه شرح تائیه ابن فارض در تبیین دیدگاه عارفان نسبت به شریعت می‌گوید:

بر طالبان راه حق واجب است که در عبادات و طاعات از علمای ظاهر پیروی کرده، علم به ظاهر شریعت را بپذیرند چه آن صورت علم حقیقت است و لا غیر^۶ در مجموع می‌توان جایگاه شریعت را نزد مشایخ صوفیه در موارد ذیل جست‌وجو کرد:

۱. تأکید آنان بر پیروی از کتاب و سنت و ضرورت علم به شریعت و مسایل فقهی
۲. التزام عملی مشایخ عرفان به تکالیف ظاهری و فقهی و حتی افراط در آن
۳. نفی و طرد اباحی‌گری از ساحت تصوف
۴. تأکید آنان بر رابطه و انفکاک ناپذیری شریعت از دیگر مراحل سلوک.

۱. تأکید بر پیروی از کتاب و سنت و ضرورت آگاهی از تعالیم شریعت و مسائل فقهی صوفیان نه تنها در آثار خود بر لزوم استناد و تکیه بر کتاب و سنت تأکید می‌کنند، بلکه سخنان و مبانی خود را شرح آن دو می‌دانند و در بیان تعالیم و اصول تصوف این موضوع

۲. عوارف المعارف، ص ۳۶، ۲۳ و ۱۰۱.

۱. التعرف لمذهب التصوف، ص ۸۴، ۳۶۳ - ۳۶۷.

۴. مصباح الهدایة، ص ۳۵۶.

۳. فتوح الاس، ص ۶۰.

۵. کیمیای سعادت؛ جلد ۱، ص ۴-۱۰. امام خمینی(ره) در مصباح الهدایة، ص ۷۱، نوع کلمات عرفا را بیانات قرآن و سنت می‌داند.

۶. یزیدی، عرفان نظری، ص ۳۷۲.

همچنین رک: سر الصلاة، ص ۱۰۴.

را دخیل می‌دانند. سهل بن عبدالله بر آن است که اصول تصوف و شرط اصلی فتوّت تمسک به کتاب و سنت، خوردن حلال و... است^۱ ابن عطا می‌گوید: «هیچ مقامی برتر از موافقت فرمان کتاب و سنت نیست»^۲. بایزید بسطامی می‌گوید «به من خطاب شد: «خلاص تو از تویی تو، در متابعت دوست ماست یعنی محمد عربی، صلوات الرحمان علیه» و رودباری نیز در کلام خود صوفی واقعی را سالک بر طریق مصطفی می‌داند.^۳ قشیری یکی از عوامل مهم ضعف و سستی در طریقت تصوف را بی‌اعتنایی برخی صوفیان به ویژه مبتدیان به شریعت و عدم تمیز بین حلال و حرام دانسته، از مشایخ تصوف سخنانی بسیار در جهت ترویج التزام به شریعت آورده است.^۴ محمد بن فضل بلخی نیز در تأکید بر این مطلب می‌گوید: «آشناترین شخص به خدا کسی است که در راه اوامر و پیروی از سنت پیامبر(ص) تلاش کند»^۵.
جنید درباره تصوف می‌گوید:

این راه را کسی باید که کتاب خدای بر دست راست گرفته باشد و سنت مصطفی بر دست چپ و در روشنایی این دو شمع می‌رود تا نه در مغاک شبهت افتد و نه در ظلمت بدعت.^۶

خواجه عبدالله انصاری می‌گوید:

عموم علما و مشایخ صوفیه معتقدند نهایات و رسیدن به مراحل سیر و سلوک و طی طریقت حاصل نیست مگر به تصحیح بدایات و این بدایات به عنوان پایه‌ها عبارتند از: امثال امر الهی، پیروی از سنت پیامبر، بزرگداشت نهی و اجتناب از نواهی و رعایت محارم الهی.^۷

نصرآبادی گفته است: «اصل تصوف، ایستادن است به کتاب و سنت و...»^۸ از جنید نیز اقوالی در تکیه به سنت و شریعت باقی است^۹ دیگر بزرگان تصوف نیز بر لزوم تبعیت از کتاب و سنت تأکید کرده‌اند. کمتر عارفی را می‌توان یافت که در بیان لزوم این امر تسامحی کرده باشد.^{۱۰}

۱. تذکرة الاولیاء، ص ۳۱۴. ۲. همان، ص ۴۹۱. ۳. همان، ص ۲۰۷، ۷۵۶.

۴. رک: ترجمه رساله قشیری، ص ۱۱، ۴۵، ۵۶۵؛ تذکرة الاولیاء، ص ۴۲۰-۴۲۱؛ کشف المحجوب، ص ۳۹۱؛ صفوة الصفا، ج ۲، ص ۴۱۷.

۵. شجاعت الانس، ص ۳۰۴، ۱۱۸. ۶. مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۱۴؛ و نیز: نجات الانس، ص ۳۹۲.

۷. منازل السائرين، ص ۲۷. ۸. ترجمه رساله قشیری، ص ۸۳. ۹. همان، ص ۵۲.

۱۰. تفصیل بیشتر این مسئله را رک: الاعتصام، ص ۷۷-۷۸ وی در این باره نزدیک به ۵۰ مورد از نقل قول‌هایی را که بر تأکید عرفا بر لزوم شریعت و اتباع کتاب و سنت و عمل بدان دلالت می‌کند، آورده است. و نیز: رساله ختم الاولیاء، ص ۶۹-۷۱ و جامع الاسرار، ص ۳۴۷، ۳۴۵.

ابن عربی نیز - اگرچه به عدم پایبندی به شریعت متهم شده است - در آثار خود، اهمیت شریعت را متذکر شده و هشدار داده است که شریعت محمدی هرگز بر کنار گذاشته نشود.^۱

در دیدگاه آنان کشف و شهود نیز آنگاه ارزش دارد که بر وفق کتاب و سنت باشد^۲ اما در رابطه با لزوم آگاهی داشتن از تعالیم شریعت و مسائل فقهی نیز، می توان به آنچه از نسفی،^۳ ابونصر سراج،^۴ شیخ احمد جام^۵ و دیگران نقل شده است اشاره کرد.^۶

۲. التزام عملی به تکالیف شرعی فقهی

ارائه نمونه های التزام عملی بزرگان تصوف به رعایت شرع و ملازمت همیشگی آنان با دعا، عبادت، ذکر، احتیاط های شرعی و حج های طاقت فرسا، امری نیست که قابل انکار باشد. به جرئت می توان مدعی شد که نگاهی هر چند گذرا به شرح حال صوفیان گذشته و حال، این آموزه را به همراه دارد که آنان حتی در توجه به مستحبات و مکروهات، پیش قدم بوده اند، چه برسد به انجام واجبات شرعی، و ترک محرّمات الهی.^۶ به عنوان نمونه، عطار درباره بایزید می نویسد که او در نماز از هیبت حق و تعظیم حالت او کاملاً تغییر می کرد. و درباره یکی دیگر از صوفیان می گوید ساعتی در عمر خود از عبادت و ذکر خدا خالی نبود.^۷

نقل کرده اند که ابراهیم ادهم یک شب در حالت بیماری هفتاد و چند بار تجدید وضو کرد و هر دفعه دو رکعت نماز گزارد یا بر تشنگی سخت تحمل میکرد و آب وضو را به

۱. در فتوحات مکیه آمده است: «و الشریعة ابدا لا تكون بمعزل فانها تعم قول كل قائل و اعتقاد كل معتقد» (ج ۴، ص ۹۴). البته از دیدگاه وی شریعت ظاهر احکام حقیقت و حقیقت باطن احکام شریعت و غایت شریعت، سعادت حسی است که منقطع می شود و مانند حقیقت یکدست و پایدار نیست. (شرح رساله روح القدس، ص ۱۳-۱۵) درباره تاکید ابن عربی بر لزوم مشروع بودن ریاضات و مجاهدات رک: فتوحات، ج ۲، ص ۳۷۰، رسائل ابن عربی، رساله الشيخ الی الامام الرازی، ص ۴ و ۷. به نقل از محی الدین عربی، ص ۵۵۰.

۲. تذکرة الاولیاء، ص ۳۱۴، و نیز: فتوحات، ج ۳، ص ۵۵۰۸ رک: ابوالحسن شاذلی، فیلسوف الصوفیة، ص ۸۹.

۳. الاسان الکامل، ص ۳. ۴. مفتاح النجاة، ص ۷۳.

۵. جهت توضیح بیشتر درباره تاکید صوفیه بر فراگیری علوم ظاهری، رک: فوائج الجمال، ص ۹۲-۹۵؛ الرسالة التشریفة، ص ۳۸۱، و نیز: الفقه عند الشيخ الاکبر، ص ۳۷.

۶. رک: مصاح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۶۷، ۴۶. گزارش بیشتر آن را ننگرید: فتوحات الانس، ص ۵۹، ۱۰۸، ۱۱۸، ۲۹۵، ۳۲۷، ۱۶۱. ۷. تذکرة الاولیاء، ص ۵۵، ۵۰۶؛ فتوحات الانس، ص ۵۹.

مصرف سوز عطش نمی‌رسانید.^۱

در وصف معروف کرخی، گویند: روزی طهارت شکست در حال تیمم کرد. گفتند اینک دجله چرا تیمم کنی؟ در پاسخ گفت: شاید تا به آنجا برسم نمانده باشم.^۲ در مورد حمدون، موسس سلسله قضاویه و یکی از بنیانگذاران ملامتیّه، می‌خوانیم:

می‌گویند او را دوستی بود که هنگام مرگ به بالین وی بود، چون آن دوست جان داد وی فوراً چراغ را خاموش کرد، گفتند: در چنین هنگامی رسم بر آن باشد که چراغ بیشتر روشن کنند. گفت روغن این چراغ تا این زمان از آن وی بود و اکنون از آن وارثان.^۳

در تقیّد بایزید بسطامی به شریعت می‌نویسند که در طول عمر خویش جز به مسجد و رباط تکیه نکرد و مدام بر این باور بود که حق تعالی از ذره باز خواهد پرسید و این از ذره بیش است.^۴

ابن بزاز اردبیلی نیز در کتاب صفوة الصفا به بیان اهتمام شیخ صفی الدین اردبیلی به رعایت موازین شرعی پرداخته، قضایایی را نقل می‌کند که خواندنی است.^۵

رضاعلی شاه درباره لزوم تمسک به شرع و عمل به شعایر دینی به پیروان خود دستوراتی دارد که نقل برخی از فرازهای آن می‌تواند ره‌گشای بسیاری از شبهات در مورد دیدگاه و عمل صوفیان باشد. به‌ویژه این‌که وی و هم مسلکان ایشان، همواره مورد چنین اتهامی بوده‌اند. وی می‌نویسد:

فقرا باید کاملاً رعایت آداب شرع مطهر را نموده، در رفتار و گفتار خود از دستورات شارع مقدس و ائمه هدی علیهم السلام تخطی نکنند و فرمایش معصوم - علیه السلام -: کونوا لنا زینا و لا تکونوا علینا شیئاً را در نظر داشته باشند. و چون لازمه عمل به احکام، اطلاع و علم به آنهاست رساله عملیه را مطالعه نمایند که دستور مرجع عالی قدر تقلید را بدانند و کوتاهی در انجام وظائف شرعیه، باعث سخط خدا و پیغمبر و ائمه - علیهم السلام - می‌باشد.

۱. رک: عوارف المعارف، باب ۳۵. البته در نقل این‌گونه سخنان چه بسا مبالغه شده و برخی از آنها به داستان‌سرایی شبیه‌تر است اما همین‌که تذکره‌نویسان صوفیه این سخنان و کردارها را به عنوان الگو و نقطه مثبت ذکر می‌کنند، حکایت از اهتمام ویژه آنان به رعایت شریعت و طواهر دینی دارد.

۲. تذکره الاولیاء، ص ۳۲۶.

۳. ترجمه رساله قشیریه، ص ۵۰.

۴. در این باره رک: تذکره اولیاء، ص ۱۶۰ به بعد؛ و نیز، بلزید بسطامی، ص ۷۷، تاکید و زیاده‌روی آنان در عمل به شریعت و احتیاط‌های افراطی آنان را حتی برخی به عنوان دستاویز مذمت صوفیه قرار داده‌اند. رک: تحفة الاخیار، ص ۱۰۹.

۵. صفوة الصفاء، ص ۸۸۳.

فقرا... از بدگویی و غیبت و تهمت که از گناهان کبیره است پرهیز نمایند.
در اجتماعات غیر مذهبی نیز مراقبت کنند که امری بر خلاف دستور شرع مقدس
واقع نشود.

... خواهان ایمانی باید نهایت رعایت در حفاظ و حجاب اسلامی داشته باشند.^۱

وی در تبیین و تأیید شیوه عملی سلسله نعمت اللهیه، می‌گوید:

«پيروان این فرقه به آداب شریعت تقید دارند چرا که ظاهر باید عنوان باطن باشد و
رسیدن به مقامات عرفانی جز از راه بندگی ممکن نیست و هر فردی تا زمانی که در قید
حیات مادی دنیوی است مکلف است و یقین در آیه «واعبد ربک حتی یاتیک الیقین» به
معنای مرگ است».^۲ نگارنده بر آن است که اگر بخواهیم جانب انصاف را در بررسی
رفتارهای دیگر گروه‌های رعایت نماییم و سخن و کار دیگران را حمل بر صحت کنیم،
نمی‌توان تحلیل برخی از پژوهشگران را که می‌گویند: این قبیل تمسک‌ها و سخنان
صوفیان به منظور تقیه و استتار کارهای خلاف خودشان است، قابل اعتنا دانست.^۳

۱. رک: خورشید تابنده، ص ۷۱۲-۷۱۴، همچنین برای اطلاع بیشتر رک: همان ص ۵۰۷ و ۵۳۶.

۲. رساله رفع شبهات رضا علی شاه، ص ۷۳.

۳. برای نمونه رک: التلویف الاسلامی، ص ۲۵۴، بینه العقل العربی، ص ۳۷۸. اما به این نکته نیز باید توجه کرد که با همه تأکیدهای
صوفیان بر ضرورت شریعت و عمل به آداب و عبادات و سنن اسلامی، و حتی اقراط در آن، ماهیت و اهداف و منشأ انجام
این امور، نزد آنان از ویژگی‌هایی برخوردار است که مورد توجه عموم مسلمانان به ویژه متکلمان و فقها نیست. از جمله
اختلاف آنان را با دیگران می‌توان در امور ذیل جستجو کرد.

۱. اختلاف در هدف عمل به تکالیف شرعی: عمده تأکید آنها بر آثار تربیتی و ایجاد تحول درونی و تعبیر جوهره و نهاد انسان در
این دنیا است. قبلاً گفتیم که مقام فنا و جمع و رسیدن به حقیقت، منتهای آرزوی آنان است. در واقع آنان برخلاف عابدان و
زاهدان به دنبال قرب به حق و بهشت و نجات از جهنم نفس هستند و بهشت آنها وصال و دیدار حق در همین نشئه دنیوی
است و چندان توجهی به وعده فرادی زاهد ندارند. آنان داشتن هدفی جز حق را شرک می‌دانند و شان خود را فراتر از
اغراض دنیوی و اخروی می‌دانند.

گر از دوست چشمت به احسان اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست

البته تأکید بر چنین آثاری مورد انکار فقها و متکلمان و دیگر دانشمندان اسلامی نیست؛ آیات قرآن و احادیث پیامبر و اهل
بیت-علیهم‌السلام- نیز بدان اشاره کرده‌اند و قرآن مجید، رضوان الهی را بزرگ‌تر از دیگر آثار انجام وظایف می‌داند؛ اما
تأکیدهای فراوان و اصل قراردادن چنین هدفی ویژه صوفیان است.

۲- اختلاف در منشاء تکلیف: تأکید آنها بر اطاعت محض از شیخ و پیر در سلوک عرفانی و اخذ علم از باطن مشایخ، از
ویژگی‌های صوفیان است که مورد انکار و مذمت شدید متشرعان به ویژه فقها و متکلمان واقع شده است.

فقها می‌گویند: غیر از وحی آسمانی و سنت، منشئی برای تکالیف شرعی به طور مستقیم وجود ندارد، اما آنها می‌گویند: ما
صاحب علم لدنی و الهی و از آریاب اشارت هستیم و علم خود را مستقیماً از خدا می‌گیریم

۳- اختلاف در کمیت تکلیف: زیاده روی آنان در عبادات و ذکر و ورد و احتیاط‌های آنان در امور عبادی و تکالیف را قبلاً گزارش
کردیم و اجمال آن این‌که این مورد یکی از مستندات اتهام بدعت‌گذاری به صوفیان شده است و آنها علاوه بر عبادات ظاهری

د. نفی و طرد اباحی‌گری از ساحت تصوف

مبارزه با تفکر اباحی‌گری و بی‌اعتنایی به ظواهر دینی نیز در رفتار و گفتار بسیاری از مشایخ عرفان به چشم می‌خورد؛ سراج طوسی، فصل بزرگی از کتاب اللمع را به اشتباهات صوفیان اختصاص داده و از جمله مباحث وی اباحی‌گری برخی از صوفیان است. هجویری می‌گوید:

دو گروه درباره شریعت و حقیقت به غلط افتاده‌اند یکی علمای ظاهر که گویند: خود شریعت حقیقت است و حقیقت شریعت؛ و یکی گروه ملحد که قیام هر یک از این با دیگری روا ندارند و گویند که چون حال حقیقت کشف گشت، شریعت برخیزد.^۱ در میان صوفیان کمتر کسی است که همانند غزالی به معرفی صوفی‌نمایان و اباحتیان پرداخته باشد وی در کیمیای سعادت می‌گوید:

و گروهی دیگر از این قوم بتر باشند که طاقت جامعه دریده و مختصر ندارند و طاقت گزاردن فرایض و ترک معاصی ندارند که به عجز برخویشتن اقرار دهند که اندر دست شیطان و شهوات اسیرند، گویند: کار دل دارد و به صورت (ظاهر) نظر نیست که این برای مجاهده، کسانی را فرموده‌اند که ایشان اسیر نفس خویشتن گشته‌اند و ما را خود نفس بمرده است و دین ما دوقله (آب کر) شده است که به چنین چیزها آلوده نشود و متغیر نگردد، و چون به عابدان نگرند گویند: این مزدوران بی‌مزدانند و چون به علما نگرند گویند: این قوم به حدیث افتاده‌اند و راه فراحقیقت نمی‌دانند.

و باز می‌گوید:

و چنین قوم کشتنی‌اند و خون ایشان به اجماع امت حلال است^۲ و بترین این قوم آن باشد که سخنی چند به عبارت صوفیان یاد گرفته باشد و بیهوده می‌گوید و می‌پندارد که علم اولین و آخرین بر ایشان گشاده شد که آن سخن می‌توانند گفت و باشد که شومی آن سخن ایشان به جایی کشد که با چشم حقارت در علم و علما نگرند و باشد که شرع نیز در چشم ایشان مختصر گردد و گویند که این برای ضعف‌است و کسانی که در این راه قوی شده‌اند ایشان را هیچ چیز زیان ندارد و... و چون بدین درجه رسیدند، کشتن یکی از ایشان فاضل‌تر از کشتن هزار کافر در بلاد هند و روم است.^۳

که در شرع وارد شده است تکالیف اضافی و احياناً طاقت فرسایی را بر خود و پیروانشان تحمیل می‌کنند. رک: لبّ و لبّ مثنوی، ص ۳۳۸؛ رساله ملاصدرا، ص ۴۸؛ همچنين الاشارات و التنبیها، مقدمه نمط نهم؛ تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۷۳؛ شرح کلمات

قصار باطاهر، ص ۵۷، ۵۸؛ پژوهشی در نسبت دین و عرفان، ص ۱۳۴-۱۳۵.

۱. کشف المحجوب، ص ۴۹۸-۴۹۹.

۳. همان ج ۱ ص ۴۶۲.

۲. کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۹-۳۰۷.

حاصل کلام او درباره چنین صوفیانی آن است که اباحتیان زندیق، معاملات با ایشان باطل باشد، که خون و مال ایشان معصوم نباشد، بلکه ایشان را خود ملک نبود و نکاح ایشان باطل بود، و حکم ایشان حکم مرتدان باشد.^۱

با بررسی سفارش‌های فراوان صوفیان درباره شریعت و مبانی طریقت، به روشنی به دست می‌آوریم که آنان نفی و طرد اباحی‌گری و سستی و بی‌مبالاتی نسبت به شرع را به همراه معرفی اباحتیان و صوفی نمایان، از وظایف اصلی خود می‌دانسته‌اند.^۲ از جنید نقل شده است که درباره قومی که به سقوط تکلیف اعتقاد دارند و می‌گویند، ما واصل شده‌ایم، گفته است، درست است، واصل شده‌اند اما به جهنم.^۳

شیخ احمد به صوفیان و پیروان تصوف سفارش می‌کند که گول این سخن را نخورند که برخی می‌گویند: باطن باید پاک باشد چرا که ظاهر نشانه باطن است.^۴ وی در جای دیگری چنین افراد لا ابالی راناجوانمردانی می‌داند که راه زندیقی پیشه گرفته و اباحی‌گری را در میان امت محمد(ص) پراکنده‌اند و اسباب بدنامی اهل صلاح و تصوف حقیقی شده‌اند.^۵

از نظر مولانا جلال الدین اگر بر خاستن قیود شریعت در حالت سکر بی‌خودی و فناء فی الله، با دلایل فقهی توجیه‌پذیر باشد، باز هم ادعای رسیدن به این مقام، گزافه‌ای بیش نیست.^۶ در جای دیگر نیز اباحتیان عصر را مفسدان و مکاران زمانه دانسته، می‌گوید:

شرع و تقوی را فکنده سوی پشت کو عمر؟ کو امر معرفتی درشت؟
کاین اباحت زین جماعت فاش شد رخصت هر مفسد قلّاش شد
کو ره پیغمبر و اصحاب او؟ کو نماز و سبحة و آداب او؟
ملاصدرا که در نقد تصوف بازاری، گوی سبقت را از دیگران ربوده است، گزنده‌ترین

۱. همان ج ۱ ص ۳۲۹.

۲. اگر چه تاکید بسیاری از مشایخ صوفیه بر این مطلب درست و بجاست، اما نمی‌توان منکر شد که لازمه تاکیده‌های فراوان و افراط آنها در بیان رحمت خدا، ترویج اندیشه جبری‌گری، توجه زیاد به باطن، طرح اندیشه عشق و عاشقی خدا به بنده و بنده به خدا، تفکیک شریعت از طریقت و برخی از سخنان و اشعار صوفیان در این باره، باعث شده است که عده‌ای در میان صوفیان، به چنین دامی گرفتار شوند. تا جایی که برخی معتقدند روحه عرفانی و نگاه خاص صوفیان به خدا، بهشت، جهنم، شیطان و... انسان را نسبت به قیود شریعت، لا ابالی می‌کند.

۳. الیواقیت و الجواهر، شعرانی ص ۲۷۲-۲۷۳.

۴. انس الثائین، ۱۶۴.

۵. شرح احوال و نقد و تحلیل آثار احمد جام، به نقل از روضة‌المدنین، ص ۴۴۹.

۶. نقد صوفی، ص ۳۰۰؛ مثنوی، دفتر سوم شماره آیات ۶۷۸ - ۶۹۲ و شماره‌های ۲۰۶۳ - ۲۰۶۷.

۷. مثنوی، ج ۳، ص ۳۰۹.

جملات را متوجه آن دسته‌ای از صوفیان می‌کند که جاهلانه مدعی رهایی از تکلیف و وصول به حق شده و با رهنزی خود، اسباب بد نامی صوفیان حقیقی و تعالیم این راه و رسم شده‌اند.^۱

سهروردی نیز به چنین طایفه‌ای اشاره می‌کند و می‌گوید که ایشان عین الحاد و زندقه‌اند. جامی در مقدمه نفحات الانس می‌گوید:

متشبهان مبطل به صوفیه، معتقد بودند که تقلید به احکام شریعت، وظیفه عوام است که نظر ایشان بر ظواهر اشیاء مقصور بود، و اما حال خواص و اهل حقیقت از آن عالی‌تر است که به رسوم ظاهر، مقید شوند و اهتمام ایشان به مراعات حضور باطن بیش بود.

اینان خود را فانی در حق می‌پنداشتند و بدین بهانه در مرتع اباحت می‌چریدند.^۲ طرفه این‌که صوفیان بر ضرورت علم و عمل به شعایر دینی نه تنها تاکید دارند بلکه می‌توان گفت، در این مهم پیش قدم نیز می‌باشند.^۳ با بررسی نقد و انتقادهایی که از این جهت، متوجه صوفیان شده است متوجه می‌شویم که عملکرد و دیدگاه صوفیان درباره برخی از دستورات فقهی، از طرف دو دسته، البته با انگیزه‌های مختلف مورد نقد و رد، واقع شده است.

۱. پژوهشگران بی طرف و یا مخالفان غیر مذهبی تصوّف که افراط آنها را در توجه به آخرت و دل‌مشغولی به عبادات و اذکار، بهانه ساخته، چنین روشی را بر نمی‌تابند.

۲. عده‌ای دیگر، بویژه متشرعان، بی‌اعتنایی به ظواهر شرعی و لایبالی‌گری آنها را مطرح کرده‌اند. بنابر دیدگاه اول اگر نقدی متوجه آنان باشد نه از جهت اباحی‌گری آنها نسبت به ظواهر دینی و عبادت است، بلکه زیاده‌روی آنان در نسیان حظوظ دنیوی و فقدان اعتدال در توجه به دو بعد دنیوی و اخروی مادی و معنوی بشری است.^۴

البته که با لحاظ راه و رسم و بدعت‌های صوفیان بازاری، که یقیناً مورد نقد و اعتراض

۱. رک: ترجمه کمرصنام الجاهلیه با عنوان عرفان و عارف نمایان، ص ۲۶ و نیز، آداب الصلاة، ص ۱۵۶.

۲. نفعات الانس، ص ۱۱.

۳. کافی است برای اثبات این مدعا نظری اجمالی به آثار آنها به ویژه آثار کلاسیک بیفکیم، آثاری نظیر رساله قشیریه، مرصاد المباد، کشف المحجوب، اوراد الحجاب، مصباح الهدایة، عوارف المعارف، قوت القلوب و بسیاری از آثار دیگری که به کتاب فقهی شبیه‌تر هستند تا کتاب عرفانی.

۴. تحقیقاً اگر صوفیه دستور محکم و روشن قرآن، مبنی بر «ولا تنس نصیبک من الدنیا» را متوجه عام و خاص مردم بدانند، در بسیاری از رفتارها خلاف این آموزه اصیل قرآنی عمل کرده‌اند.

بزرگان تصرف نیز بوده و هست، می‌توان حق را به مخالفان دسته اول داد و هم‌زمان با خود مولوی گفت:

صوفیئی گشته به نزد این لثام الخياطه و اللواطه و السلام^۱

و طبعاً به تعبیر لسان‌الغیب: چنین خرقه و ظاهری مستوجب آتش و بر بنیاد مکر و حقه بازی خواهد بود. اما تفکیک تعالیم و سخنان استوانه‌ا و فرهنگ‌سازان هر مکتبی از سوء استفاده شیادان و جاهلان به آن راه کار دشواری نیست اگرچه اکسیر کمیاب است.

رابطه شریعت و طریقت و حقیقت

می‌توان گفت، این موضوع از مهم‌ترین مسائل بحث‌انگیز جهان تصوف شده است، تا جایی که سازگاری میان تعابیر مختلف آنها بویژه در باب «حقیقت» بسیار مشکل است. برخی از آنان در تفاسیر خود، جنبه معرفتی آن‌را لحاظ می‌کنند و پاره‌ای جنبه عینی آن‌را؛^۲ در برخی از تعابیر آنها شریعت به معنای عام مورد نظر است و در بعضی دیگر به معنای خاص. در نوع‌گرایی نیز بعضی از آنان، شریعت را ترجیح می‌دهند و مکتب خود را بر پایه آن استوار کرده‌اند و برخی بر عکس.^۳

آنها بر اساس تفسیر باطنی خود از دقایق اعمال شرعی^۴ و تفکیک اعمال ظاهری از باطنی و ترجیح عمل قلبی بر عمل جوارحی، به این نتیجه رسیده‌اند که هر یک از اعمال قلبی و جوارحی جایگاه ویژه خود را دارد و قلمرو فهم و تبلیغ آن می‌تواند از هم جدا باشد. بر این اساس یک دانش مربوط به حقیقت و باطن دین است، و در قلمرو فهم و تعلیم عارف می‌گنجد و علمی دیگر مربوط به ادب شرع و ظواهر و اعمال جوارحی است که به عهده فقیه می‌باشد.^۵

۱. مشوی، ج ۲، ص ۷۹ ۲. شرح مشوی، محمد تقی جعفری ح ۱۱ ص ۱۱۶.

۳. مصاح‌الهدایة و مفتاح‌الکتابة، مقدمه مصحح. ۴. عارفی از الجزائیر، ص ۲۱۱.

۵. رک: احياء‌العلوم، ج ۱، ص ۱۱۶؛ سخنان پیر هرات، ص ۲۸. مخالفین تصوف، اعم از شیعه و سنی، به این تقسیم‌بندی و تفکیک قلمرو به طور قاطع حمله برده، آن را بدعت و مخالف آموزه‌های اسلامی می‌دانند. نویسنده شیعی کتاب التفتیش، که در مخالفت با آموزه‌های صوفیان چیزی را فروگذار نکرده و همه صوفیان را به یک دیده نگریسته است اساسی‌ترین بدعت صوفیان را تقسیم دین به شریعت و طریقت می‌داند و آن را عامل و زمینه ساز اباحی‌گری قلمداد می‌کند (ص ۳۰۳-۳۰۴). این نتیجه و این جوزی نیز در بورش گسترده‌شان علیه تصوف به این موضوع اشاره می‌کنند. این جوزی در کتاب تلبیس ابلیس که حجم عمده آن در رد صوفیان است، همه بدعت‌گری صوفیان را ناشی از فقدان و بی‌اعتنایی به علم شریعت دانسته، می‌گوید که آنها علم شریعت را علم ظاهر و هواهای نفسانی خود را علم باطن می‌دانند. وی می‌نویسد: «ولقد فُزق کثیرٌ من الصوفیة بین الشریعة و الحقیقة و هذا جهل من قائله، لان الشریعة کلها حقایق» و باز می‌گوید «وکل من رام الحقیقة من غیر الشریعة فمغرور»

اساس سخن آنان در این است که شریعت را به طور کلی، ظاهری هست و باطنی؛ ظاهر آن اعمال و احکام شرعی از قبیل نماز و روزه است که دستورات آن از جانب خدا و پیامبر (ص) رسیده است و باطن آن، اعمال قلبی و سری و روحی است که آنها را طریقت می‌گویند و در واقع می‌توان گفت طریقت در نگاه آنان همان باطن شریعت و مراحل سیر و سلوک عرفانی و منازل و مقامات است که مصادیق آن در ترک دنیا و دوام ذکر و توجه به خدا و تضرع و صدق و طهارت بوده و پیامبر (ص) نیز مصداق اتم این ترک دنیا و سیر و سلوک است.^۱

از دیدگاه آنها همان‌گونه که انسان با وجود داشتن بدن و نفس و عقل، در واقع دارای سه بخش جدا نیست بلکه نسبت آنها به هم، نسبت ظاهر و باطن است، این سه عنوان در زبان عارفان نیز از این قبیل است و یکی ظاهر است و دیگری باطن و سومی باطن باطن.^۲ نجم الدین رازی درباره این تقسیم بندی می‌گوید «شریعت را ظاهری هست و باطنی؛ ظاهر آن اعمال بدنی و باطن آن اعمال قلبی و سری و روحی است و آنرا طریقت گویند».^۳

در آثار صوفیه، حدیثی منسوب به پیامبر (ص) با عنوان «الشريعة احوالی و الطريقة افعالی و الحقیقة احوالی» نیز دیده می‌شود. حدیثی که سید حیدر آملی کتاب اسرار

مخدوع» (تلیس المیس ص ۲۰۲-۳۰۳، ۳۲۶، ۳۷۴). یکی از عوامل مهم حساسیت متشرعان به ویژه فقیهان در برابر این تقسیم بندی این است که آنها پیامد چنین تفکیکی را از طرفی تقسیم مراتب علوم و وظایف عالمان، اتهام پیامبر (ص) به مخصوص کردن عده‌ای به علم خاص و از طرفی آن را نوعی تمسخر و ریشخند به غیر صوفیان می‌دانند. زیرا بر اساس دیدگاه صوفیان قلمرو امر به معروف و نهی از منکر در این زمینه به عهده ارباب باطن و طریقت است و ارباب علوم ظاهری را نرسد که به علم طریقت و حقیقت دست یازند.

استاد جواد تهرانی یکی از مخالفان سرسخت صوفیه، بعد از اشاره به این مراتب بر آن است که: چنین تعریفی از طریقت با خارج موافقت ندارد زیرا برخی از دستورات طریقتی همانند گذاشتن شارب و چله نشینی و خلوت و عزلت و اذکار و سماع، از دستورات طریقت هستند اما مربوط به تن هستند و از طرفی در شریعت دستورات روحی بی شماری داریم. وی می‌نویسد: «منظور این است که نه طریقت صوفیه منحصر در آداب باطنی و اخلاقی و قلبی است و نه شریعت خالی از آداب مزبور است و برای تقرب به خداوند و حصول کمال هرگز به طریقت سازی در مقابل شریعت نیاز نبوده که موجب تفرقه شدید و دسته بندی های وحیم بین مسلمین گردد».

وی نتیجه می‌گیرد که گرچه برای تهذیب اخلاق همانند دیگر امور مری و معلم لازم است اما نه بدان گونه که صوفیه می‌گویند. (عارف و صوفی چه می‌گویند، ص ۸۳) برخی دیگر هدف صوفیان را از این تقسیم بندی، توجه نا کیده‌های خود بر باطن و حقیقت می‌دانند.

۱. رک: احیاء العلوم، ج ۱، ص ۱۶؛ شرح التعریف لمذهب التصوف، مستطلی بخاری، ج ۲، ص ۷۰، فتوحات، ج ۴، ص ۲۶۲.

۲. رک: آشنایی با علوم اسلامی (کلام و عرفان و حکمت عملیه)، ص ۹۶. ۳. مرصاد العباد، ص ۱۶۲.

الشریعه و برخی از دیگر آثار خود را بر اساس آن سامان داده است.^۱ ما در این مقام برای روش‌شدن چگونگی رابطه این مراتب با یکدیگر به سه مبحث ذیل اشاره می‌کنیم:

۱. جدایی ناپذیری این مراتب ۲. تاکید بر باطن شریعت و تقدم آن بر ظاهر ۳. تفکیک قلمرو دانش اهل شریعت از فهم ارباب طریقت و حقیقت.

۱. جدایی ناپذیری این مراتب

گرچه تعابیر مختلفی که از این مراحل سه‌گانه ارائه شده است^۲ می‌تواند دستاویز مخالفان عرفان و تصوّف قرار گیرد و چه بسا در پیچ و خم بازی با الفاظ بتوان برای متهم کردن متصوفه به تفکیک شریعت از طریقت و حقیقت و ابزارانگاری و بی‌میالاتی نسبت بدان دستاویزی پیدا کرد، اما با بررسی سخنان و دیدگاه‌های عارفان انفکاک ناپذیری این سه، نزد آنان مسلم است.

در هر یک از آثار صوفیان این نکته مشهود است که آنان به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به انفکاک ناپذیری شریعت و طریقت و حقیقت، اشاره کرده‌اند.

هجویری می‌نویسد:

پس شریعت فعل بنده بود و حقیقت داشت خداوند و حفظ و عصمت وی - جل جلاله - پس اقامت شریعت بی‌وجود حقیقت محال بود و اقامت حقیقت بی‌حفظ شریعت محال و مثال این چون شخصی باشد زنده بجان چون جان از وی جدا شود شخص مرداری شود و جان بادی. پس قیمت‌شان به‌مقارنه یکدیگرست، همچنان شریعت بی‌حقیقت ریائی بود و حقیقت بی‌شریعت نفاقی، قوله تعالی «والذین جاهدوا فینا لنهّدینّهم سبلنا» مجاهدت شریعت و هدایت حقیقت، آن یکی حفظ بنده مر احکام ظاهر را بر خود و دیگر حفظ حق مر احوال باطن را بر بنده، پس شریعت از مکاسب بود و حقیقت از مواهب.^۳

۱. رک: اسرار الشریعه و انوار الحقیقه، ص ۸، ۲۴ و نیز حدیث دیگری منسوب به امام علی (ع) که گفته «الشریعه نهر و الحقیقه بحر» همان، ص ۳۴. این حدیث در آغاز کتاب التفسیر المحیط الاعظم نیز آمده است. نیز رک: طرایق الحقایق، ج ۱، ص ۵۶، الاسان الکامل، ص ۳.

۲. تعابیری نظیر کشتی برای مسافر و مقصد، درخت برای بار، روغن برای چراغ حقیقت، بند و افسار برای رسیدن به حقیقت، یا شمع رهمون و پوست و مغز. رک: شرح اصطلاحات تصوف، ج ۶، ص ۴۲۰-۴۲۱؛ نجات الانس، ص ۵۰۱؛ اسرار التوحید، ص ۲۱؛ شرح گلشن راز، ص ۲۵۱. مقدمه کتاب اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه.

۳. کشف المحجوب، ص ۴۹۹.

نسفی گوید:

بدان که شریعت گفتِ انبیاست، و طریقت کرد انبیاست، و حقیقت دید انبیا. سالک باید که اول از علم شریعت آن چه ما لایبّد است بیاموزد و یاد گیرد، و آن گاه از عمل طریقت آنچه ما لایبّد است بیاموزد، و آنگاه از عمل حقیقت. ای درویش هر که قبول می کند آنچه پیغمبر (ص) وی گفته است، از اهل شریعت است، و هر که انجام می دهد آنچه پیغمبر انجام داده است، از اهل حقیقت است.^۱

ملاحظه می شود در این تعابیر و تعابیر فراوان و صریح هر یک از مشایخ عرفان و تصوف هیچ گاه به جدایی بین این سه مرحله اشاره نشده است و چه بسا تاکید شده که شریعت مدار بودن عارفان در مراحل سیر و سلوک، مقدم بردو مرحله دیگر است. بویژه اگر در مثال های آنها دقت کنیم، این امر روشن تر می شود.

ابن سبعین^۲، خواجه عبدالله^۳، سراج طوسی^۴، ابوطالب مکی^۵، سلمی در رساله الفرق بین الشریعة والحقیقة^۶، احمد جام^۷، شبستری^۸ و میبیدی در کشف الاسرار^۹ نیز بر تقدم شریعت بر طریقت و لزوم مراعات احکام شرعی، تاکید دارند.

قتیری نیز به زیبایی تمام در باره جدایی ناپذیری این مراتب سخن می گوید:

شریعت امر بود به التزام بندگی و حقیقت مشاهدت ربوبیت بود، هر شریعت که مؤید نباشد به حقیقت، پذیرفته نبود، هر حقیقت که بسته نبود به شریعت با هیچ حاصل نیاید و شریعت به تکلیف خلق آمده است و حقیقت خیر دادن است از تصرف حق، شریعت پرستیدن حق است و حقیقت دیدن حق است. شریعت قیام کردن است به آنچه فرموده و حقیقت دیدن است آن را که قضا و تقدیر کردست. از استاد بو علی دقاق شنیدم که گفت ایاک نعبد (یعنی نگهداشتن) شریعت است و ایاک نستعین (اقرار) به حقیقت است و بدان که حقیقت، شریعت است از آنجا که واجب آمد به فرمان (وی) و حقیقت نیز شریعت است از آن جا که معرفت، به امر او واجب آمد.^{۱۰}

۱. الانسان الكامل، ص ۳ و ۴۳۹. ۲. محمد عبدالرئوف، طبقات الصوفیة، ج ۲، ص ۴۴۱.

۳. خواجه عبدالله انصاری، طبقات الصوفیة، ص ۲۳۲. ۴. اللمع، ص ۱۰.

۵. التصوف الاسلامی (تاریخ، عقاید، طرق) به نقل از قوت القلوب، ص ۳۲۲.

۶. محله معارف، دوره چهارم، شماره ۳؛ رساله سلمی و طبقات الصوفیة، سلمی، ص ۳۰۰.

۷. انس الثائین، صص ۸۷-۹۰. ۸. لاهیجی، شرح گلشن راز، ص ۲۵۱.

۹. لطایفی از قرآن (برگزیده کشف الاسرار)، دکتر محمد مهدی رکنی. ۱۰. ترجمه رساله قتییری، ص ۱۲۷.

شبستری نیز در گلشن راز این پیوستگی را به روشنی بیان می‌کند^۱ ابن عربی و شاگردان مکتب او اعم از شیعی و سنی نظیر قونوی و قیصری و سید حیدر و کاشانی نیز بیاناتی کافی در این زمینه دارند.

امام خمینی (ره) ضمن اثبات معانی باطنی برای عبادات، به ویژه نماز و لزوم توجه به آداب باطنی و قلبی نماز جهت برخورداری آن از روح ملکوتی، راه وصول به باطن را تأدب به آداب ظاهری آن می‌داند.^۲ وی در جای دیگری می‌گوید:

بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی‌شود مگر آن‌که ابتدا کند انسان از ظاهر شریعت و تا انسان متادب به آداب شریعت حقه نشود هیچ یک از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود و ممکن نیست که نور معرفت در قلب او جلوه کند و علم باطن و اسرار شریعت از برای او منکشف شود. و پس از انکشاف حقیقت و بروز انواع معارف در قلب نیز متادب به آداب خواهد بود و از این جهت دعوی بعضی باطل است که به ترک ظاهر، علم باطن پیدا شود^۳

و در جای دیگر می‌گوید «هیچ گاه بی تشبث به صورت و ظاهر، به لب و باطن نتوان رسید و ترک ظاهر، مساوی است با ابطال ظاهر و باطن شرایع»^۴

۲. تاکید بر باطن شریعت و تقدم آن بر ظاهر

صوفیان اگرچه بر جدایی ناپذیری شریعت، از طریقت و حقیقت تاکید دارند و تلاش می‌کنند تا تعالیم طریقتی و صوفیانه خود را با آموزه‌های کتاب و سنت، تطبیق دهند،^۵ نمی‌توان منکر شد که دیدگاه آنان درباره شریعت و رابطه آن با طریقت و حقیقت و اساساً نسبت ظاهر و باطن، با دیدگاه دیگر فرقه‌های اسلامی تفاوتی روشن دارد. در پایبندی غالب مشایخ صوفیه به فروع احکام دین و اعمال ظاهری و عادات صوری، اگرچه تردیدی نیست، نمی‌توان تردید کرد که بسیاری از آنان در پی تقسیم، کفه باطنی‌گری را سنگین تر گرفتند و تقیدات درونی و روحی را نسبت به معاملات ظاهر، ترجیح دادند.^۶ شاید بتوان گفت یکی از اساسی‌ترین عوامل نزاع آنان با متشرعان، به

۱. گلشن راز، ص ۳۴.

۲. آداب نماز، ص ۴۵.

۳. شرح چهل حدیث، ص ۷۱.

۴. تفسیر سوره حمد، ص ۷۷.

۵. اشاره به گوشه‌ای از این تلاش‌ها و تطبیق‌ها را بنگرید: فتوحات، ج ۳، ص ۸ و ج ۴، ص ۲۶۳ و ۴۱۹؛ شرح مقدمه قیصری، ص ۱۹، ۱۸؛ اللع، ص ۲۱ به بعد؛ خدمات مقال اسلام و ایران، ص ۶۳۷-۶۴۲؛ مصباح الهدایه، باب ۵، فصل ۱؛ تاریخ فلسفه در جهان

اسلام، ج ۱، ص ۲۴۴؛ الاعتصام، ص ۱۷۷-۱۷۷؛ خورشید تابنده، ص ۱۷.

۶. نقد صوفی، ص ۳۶.

ویژه فقیهان و متکلمان و تکفیر و تفسیق آنان توسط برخی از دانشمندان اسلامی،^۱ در همین نکته نهفته است. آنان اگرچه عقیده اسماعیلیان را، به جهت افراط در باطنی‌گری، و تأکید بر باطن معارف دینی مورد حمله قرار می‌دهند و آن را موجب ضلالت و ضربه به ظواهر دینی می‌دانند^۲، خود نیز در تأکید بر حقیقت و طریقت، که تعبیری دیگر از باطن اسماعیلیان است، به پیامدی مشابه گرفتار شده‌اند. آنان مدعی هستند که تعالیم و علوم خاصشان، باطن شریعت است که آن را به صورت مستقیم از خدا می‌گیرند؛ نه همانند محدثین و فقها از مردگان و لابلای کتب^۳، و بر این عقیده هستند که کلمات آنها درباره طریقت در واقع همان اسرار شریعت است که به واسطه کشف الهی و به گونه تقلید مستقیم از شارع و با املای الهی بدان دست می‌یابند.^۴

از منظر صوفیان علم باطن سرّی از اسرار الهی است که ویژه بندگان خاص بوده و منحصر در قلوب اولیاست و از اینجاست که بین حقیقت و شریعت تفاوت قابل می‌شوند.^۵

از معروف کرخی و برخی دیگر از نخستین بنیانگذاران تصوف، نقل شده که تصوف در اصل پیوستگی و تمسک به حقایق در برابر رسوم شریعت و قوانین و سنن است و آنچه اصل و اساس است و مخاطب آن افراد برجسته و صوفیان هستند، همان حقایق و تعالیم باطنی است نه رسوم ظاهری شریعت.^۶

ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب مباحثی را در باب علم ظاهر و باطن طرح کرده و با ارائه شواهدی از آیات و احادیث، بر ترجیح علم باطن بر ظاهر تأکید کرده، از قول برخی مشایخ تصوف نقل می‌کند که علم ظاهر از عالم ملک است و علم باطن از عالم ملکوت و اولی علم دنیا است، چرا که در دنیا بدان محتاج هستیم و دومی علم آخرت، چرا که زاد و توشه آخرت است و چنین استدلال می‌کند که عالم ملک خزانه علم ظاهر است و قلب خزانه ملکوت و باب علم باطن است و بنابراین فضل علم باطن بر علم

۱. عبدالکریم الحلبی، فیلسوف الصوفیة، ص ۲۲۳. عین القضاة از دستورات فقهی به فقه ظاهر و از تعالیم عرفانی به فقه باطن تعبیر کرده است (نامه‌های عین القضاة، ج ۱، ص ۳۸۳).

۲. عرفان نظری، ص ۳۹۶-۳۵۵، قوت‌ها، ج ۱، ص ۳۱.

۳. رک: البیواقیت و الجواهر، ص ۲۰۷؛ مظاهر الانحرافات العقیدیه، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۰۱.

۴. دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۲۰ همچنین رک: مظاهر الانحرافات العقیدیه، ج ۱، ص ۱۱۱.

۵. بینه العقل العربی، ص ۲۷۷، به نقل از رساله قشیریه، ص ۱۲۷، ۲۰ و ۲۱. سلمی نیز در تبیین خود از تفاوت علم شریعت و حقیقت چنین تعبیری دارد (رک: مجله معارف، دوره چهاردهم، شماره ۳، ص ۷۶ به بعد، و نیز ولدنامه، ص ۴۵).

ظاهر، مانند فضل ملک است بر ملکوت.^۱

ابن عربی نیز شریعت، (به تعبیر خودش علم احکام) را به جسم، و حقیقت (احکام باطنی) را به روح آن تشبیه کرده، و شریعت را صورت ظاهری حقیقت دانسته، می‌گوید: راز این‌که صوفیان بین شریعت و حقیقت تفاوت گذارده‌اند این است که آنان احساس کردند همگان شریعت و علم ظاهری را فهمیده، بدان عمل می‌کنند، اما حقیقت را فقط عده‌ای خاص می‌فهمند.^۲ سید حیدر آملی اگرچه در بسیاری از موارد کلامش شریعت و طریقت و حقیقت را اعتباراتی از یک واقع معرفی می‌کند، در عین حال نسبت شریعت به طریقت را، همانند بسیاری دیگر از صوفیان، نسبت پوست به مغز می‌داند. وی علم طریقت را نیز در مقایسه با حقیقت با همین نسبت تبیین می‌کند و بر آن است که در این مقایسه، پوست کجا و مغز کجا.^۳

طبیعی است که وقتی صوفیه به جنبه‌های باطنی دیانت و عمل می‌اندیشند، آنچه برای آنها اساس است، فهم حقیقت عبادات است.^۴ و در عمل خود به تکالیف، به حدود و شرایط ظاهری معین شده از طرف شرع اکتفا نمی‌کنند و در حرکت و سکون و قیام و قعود خود به گونه‌ای رفتار می‌کنند که لحظه‌ای از مشاهده حق باز نمانند و شریعت‌مداری را در آن می‌بینند که بدو خورند و بدو گیرند و بدو روند و بدو بینند و بدو شنوند و همیشه بدو باشند، نه این‌که صرفاً به عمل ظاهری و حدود و شرایط خشک فقهی عمل کنند.^۵

۳. تفکیک قلمرو دانش اهل شریعت از فهم ارباب طریقت و حقیقت:

صوفیان علاوه بر تقسیم و درجه‌بندی شریعت، طریقت و حقیقت و تمیز بین این مراتب؛ قلمرو شناخت و ارائه هر یک از این امور را ویژه گروه‌ها و افراد خاصی می‌دانند و چه بسا با این تفکیک و پاره‌ای از تعبیرهای خود، اسباب حساسیت مخالفان، به ویژه فقها را فراهم کرده‌اند. ابونصر سراج، بعد از تقسیم علم به باطن و ظاهر، می‌گوید، هر یک از این علوم جایگاه و صاحبانی مخصوص به خود دارد. وی عالمان را به سه دسته اصحاب حدیث، فقها و صوفیه تقسیم می‌کند و می‌گوید: هر یک از این سه گروه با نوعی

۱. قوت القلوب، ص ۱۲۰-۱۲۳.

۲. رک: شرح رساله روح القدس فی محاسبة النفس، ص ۱۳-۱۵.

۳. جامع الاسرار، ص ۴۳.

۴. برای نمونه رک: نامه‌های عین القضاة، ج ۱، ص ۴۶۶-۴۶۹.

۵. رک: تذکرة الاولیاء، ۴۶۶-۴۴۹.

از علم و عمل و حقیقت و حال همراهند و آن وظایفی که به عهده فقیه است با وظیفه‌ای که به عهده صوفی است تفاوت دارد.^۱ غزالی این تقسیم‌بندی را به گونه‌ای دیگر انجام می‌دهد و بعد از تقسیم علما به علمای رسوم و علمای قلوب می‌گوید:

و بدین خاطر است که به عالمان علوم ظاهری، زینت زمین و ملک و به عالمان باطن زینت آسمان و ملکوت، گفته شده است.^۲

و در جای دیگر عالمان آخرت (صوفیه) را مفتیان قلوب دانسته است که در آخرت اسباب نجات از قهر و غلبه می‌باشند؛ بر خلاف فقها که کارشان رتق و فتق امور این جهانی است.^۳ با توجه به تفکیک این وظایف و اهمیت کار صوفیان حتی دانشمندانی نظیر ابن حجر هیتمی و دیگران در مقایسه محدثان و فقها و صوفیه، صوفیان را برتری می‌بخشند.^۴ حساسیت فقها آنگاه بیشتر می‌شود که صوفیه خود را حامل اسرار الهی و وارثان اسرار اولیاء و انبیاء دانسته، برآنند که تنها عمل‌کننده به احکام ظاهری و باطنی آنان می‌باشند و غیر صوفیان تنها عامل به احکام ظاهری شریعت هستند.^۵ از طرف دیگر فقیهان را فاقد بصیرت و فهم عمیق دین دانسته و عبادت فقیهانه را عبادتی بی‌ارزش و غیر مستمر و ظاهری قلمداد کرده‌اند که ویژه اوقات خاصی است و در غیر آن وقت خاص عاطل و باطل است.^۶ طرفه آن‌که:

عارف و فقیه و متکلم هر کدام وظیفه و اثری مخصوص در مذهب دارند. عارف ربانی روحانیت مذهب را می‌افزاید و خلاق را به سوی خداپرستی جذب و رهبری می‌کند و در مثل قوه جاذبه و مولده است. اما فقیه احکام ظاهری شریعت را نگاهبانی می‌کند و به منزله قوه ماسکه است. و وظیفه متکلم حمایت و پاسبانی و دفع دشمنان دین است و از این جهت او را به قوه دافعه مانند باید کرد.

دFTER صوفی سواد و حرف نیست جز دل اسپید همچون برف نیست

زاد دانشمند آثار قلم زاد صوفی چیست انوار قدم^۷

و نتیجه آن چنین می‌شود که: از شافعی می‌پرسید امثال این مسایل

یکی از پژوهشگران معاصر می‌نویسد:

در میان اصحاب ائمه اطهار، کسانی اخذ احکام شریعت کردند و آن را ترویج نمودند و کسانی از جنبه ولایتی و طریقتی ایشان، مأمور دعوت به تهذیب نفس و سلوک

۱. التلمیح، ص ۱۰۷ به بعد. ۲. احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۲. ۳. همان، ج ۴، ص ۲۱۳، و ج ۱، ص ۱۷۱.

۴. الاحسان، ص ۴۸. ۵. جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۳۳ به بعد.

۶. التصوف الاسلامی، ص ۲۵۴ به نقل از قوت القلوب، ج ۱، ص ۱۵۳.

۷. مصباح الهدایة، مقدمه استاد همایی، ص ۱۰۳.

الی الله شدند که مشایخ صوفیه یا عرفا هستند و از اینجا بود که طریقت اسلامی به نام «طریقت مرتضوی در قیاس با شریعت محمدی» نامیده شده است.^۱

صوفیه علت تفاوت وظایف صوفی با فقیه را با توجه به تمایز حوزه مسئولیت هر یک تفسیر می‌کنند و می‌گویند، کار فقیه مربوط به اعضاء و جوارح مکلفان و پی‌گیری وظایف سیاسی و اجتماعی و سامان دادن امور ظاهری است؛ اما وظیفه و قلمرو مسئولیت عارف و صوفی امور مربوط به باطن و قلب و طبابت امراض درونی انسان‌ها و پی‌گیری تربیت روحی و معنوی آنهاست. با توجه به این تفاوت قلمرو و اهداف است که باید فقیهان، آشنای احکام فرعی و وظایف ظاهری و متکلمان، متخصص ابعاد کلامی شریعت و صوفیان، آشنایان احکام روحی و وظایف قلبی باشند. از چنین زاویه‌ای است که چه بسا فقیه و متکلم فردی را مسلمان و مؤمن بدانند، اما عارف به صحت چنین ایمانی گواهی ندهد.^۲ از این رو غزالی فهم معنای اخلاص، خشوع و احتراز از ریا در عبادات را که از دستورات فقیهان نیز می‌باشد، منوط به فراگیری از صوفیان کرده، بر آن است که آنان در پاسخ به این امور در مانده می‌شوند و حتی اگر پاسخی ارائه دهند از شأن و حوزه کاری خود خارج شده‌اند چرا که این امور مربوط به آخرت است و فهم دقیق آن به عهده ارباب اشارت و سردمداران بشارت است و ناسوتیان را چه رسد که بر کرسی لاهوتیان تکیه زنند. از نگاه وی، اگر فردی بعد از نیت، مشغول نماز گردد و از آغاز تا انجام آن، در فکر چیز دیگری و در خیال ساخت و ساز عمارت و معامله در بازار باشد، نمازش از شرایط فقهی برخوردار است و فقیه به صحت و قبولی آن حکم می‌کند.^۳ اما صوفی که جز به صفای قلب نمی‌اندیشد، به چنین عباداتی جز به دیده تحقیر نمی‌نگرد.

در راستای همین تفکیک وظایف است که صوفیان، خود را حاملان فهم اسرار حقایق شرع و متصدی و مروج امر ولایت و طریقت می‌دانند.^۴

ابن عربی بعد از طرح این ادعا که فهم باطن و توضیح این نکته که خطاب برخی از آیات قرآن ویژه صوفیان است، می‌گوید:

ما خلق الله اشق و لا اشد من علماء الرسوم علی اهل الله المختصین بخدمته، العارفين به، من طریق الوهب الالهی الذی منهم اسراره فی خلقه و منهم معانی کتابه و اشارات

۱. دکتر بازوکی، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، دوره دوم، شماره اول و دوم، ص ۶۱-۶۳، همچنین رک: عرفان ایران، شماره

۳. رک: الاحیاء، ج ۱، ص ۱۷ به بعد.

۲. الاحسان، ص ۵۱.

۷.

۴. رک: جامع الاسرار، ص ۴۶-۴۷، ۱۴۴.

خطابه فهم لهذه الطایفة مثل القراعة للرسول ولما كان الامر كما ذكرنا عدل اصحابنا الى الاشارات.^۱

به علاوه آنان معتقدند که علوم خود را از راه تعلّم فرا نمی‌گیرند بلکه از طریق ذوق و سلوک و تجلیات الهی به دست می‌آورند. این علم سرّی است که ویژه خواص است و از راه درس و فکر دست‌یافتنی نیست.^۲ و حتی عالمان غیرصوفی را به سخریه می‌گیرند که علمشان را از مردگان گرفته‌اند و چنین علمی را برای مریدان خود به عنوان آفت سلوک می‌دانند و از آن وحشت دارند.^۳ به برخی از احادیث نیز تمسک می‌کنند. به عنوان نمونه نقل کنند که جبرئیل با شریعت بر پیامبر نازل شد و بعد از استقرار شریعت، حقیقت و حکمت واقعی را بر او نازل کرد و به دنبال آن، پیامبر برخی از اصحاب خود را مخصوص علم باطن شریعت کرد و اولین فرد از این افراد که از حقیقت و باطن، سخن گفت، علی بود و در پی آن این ویژگی به برخی منتقل شد که از جمله آنها جنید، سری سقطی و محاسبی می‌باشند و این روند همواره ادامه دارد.^۴

و نیز از پیامبر نقل کرده‌اند که «وقتی از جبرئیل درباره علم باطن سؤال کردم جبرئیل گفت: این را از خدا سؤال کردم و خداوند در جوابم فرمود: این علم سری از اسرارم است که تنها در قلب برخی از بندگانم قرار می‌دهم و هیچ کس از آن مطلع نیست.»^۵ و تنها کسانی به ارزش این اسرار پی برده، به علم حقیقت و طریقت می‌رسند و شایستگی رسیدن به چنین علمی را پیدا می‌کنند که علاوه بر داشتن استعداد و زمینه قلبی - البتّه با پذیرش اصل سرّ قدر - سالیان دراز به خدمت شیخ و پیر درآمده، از دستورات و حتّی باطن وی استفاده کنند.

با توجه به این‌که برای حالات و طرق معنوی، بر خلاف احوال ظاهری، نمی‌توان حدود و ثغور مشخصی بیان کرد و آن را تحت ضابطه عام و حکم کلی قرار داد، می‌بینیم که عارفان از شاد باطن را خارج از دایره دستورات ظاهری شریعت می‌دانند. و برای رسیدن به حقیقت و ارائه طریق سیر و سلوک و طی طریق معنوی و باطنی، پیر را به جای

۱. رک: عرفان ایران، (مجموعه مقالات) به کوشش سید مصطفی آزمایش، شماره ۷، ص ۸۵.۷۱

۲. رک: مظاهر الانحرافات العقیدية، ج ۱، ص ۱۱۸؛ المنقذ من الضلال، ص ۶۱؛ فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳. این گونه مواضع صوفیان را بنگرید: مظاهر الانحرافات العقیدية، ص ۱۱۱ - ۱۸۸.

۴. جمهرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۵۹. ۵. همان، ص ۱۱۱ - ۱۱۸.

فقیه می‌نشانند. و چه بسا که وی برای هر مریدی با توجه به حالات و استعداد او، نسخه‌ای خاص و احیاناً متضاد بپیچد. اما فقیه نسخه‌ای عمومی و همیشگی و دستورالعملی یکسان، برای عموم مقلدان صادر می‌کند.^۱

در این تقسیم‌بندی شیخ صوفی ملزم است به طالبان حقیقت و مریدان خود، چنین دستور دهد که همیشه و در همه جا وقتتان را در اختیار حق بگذارید.^۲ اما از دیدگاه فقیه عبادت و نیایش مخصوص ساعات و ایام خاصی است.

فصل دوم

سقوط تکلیف شرعی از نگاه صوفیان

طرح این اندیشه از زبان صوفیان

طرح چنین دیدگاهی از آغاز در میان صوفیان نه تنها از ظواهر سخنان و اشعار آنان به دست می‌آید بلکه بسیاری از بزرگان تصوف با صراحت آن را نقل کرده‌اند. در این جا بعد از اشاره‌ای گذرا به وجود چنین اندیشه‌ای در میان عارفان و سخنانی که موجب این تلقی از آنان شده است پاسخ آن را بیان خواهیم کرد.

خواجه عبدالله انصاری از یحیی بن معاذ نقل می‌کند که به او گفته‌اند: «قومی اند که می‌گویند ما به جایی رسیده‌ایم که ما را نماز نباید کرد، گفت: به گور رسیده‌اند، به سقر رسیده‌اند»^۳ هجویری ضمن اشاره به چنین تفکری در میان صوفیان، آن را از آفت‌های بزرگی که در میان این راه و رسم نفوذ کرده است و صوفیان بدان دچار شده‌اند، به حساب می‌آورد^۴ غزالی و سهرودی و جامی و احمد جام و عطار و بسیاری از مشایخ دیگر عرفان چنین طرز تفکری را در میان برخی از صوفیه گزارش کرده‌اند.

در نگاه نخست با ملاحظه تشبیه‌ها و تمثیل‌های بزرگان عرفان از شریعت، نظیر

۱. ر.ک: عین‌القضاة، تهجدات، ص ۲۵۰-۲۵۲؛ مصباح‌الهدیة، آداب مرید با شیخ؛ پژوهشی در نسبت دین و عرفان، ص ۷۹-۸۱.

۲. اشتغال به علم باطن و گذاردن وقت همیشگی در اختیار خدا، بدین معنا نیست که دیگر نیازی به رسوم شریعت نیست و تنها هدف عبادت، توجه دادن به مردم و از روی تقیه باشد، چنانچه برخی از پژوهشگران گفته‌اند. (بنیة العقل العربی، ص ۳۷۸).

۳. خواجه عبدالله انصاری، طبقات الصوفیة، ۱۰۱.

۴. کشف‌المحجوب، ص ۳۷۱-۳۷۲، ۴۹۸؛ و نیز ر.ک: نضاح الانس، ص ۱۰۲-۱۰۳، ۳۵۰-۳۵۲؛ کسر اصنام الجاهلیة، ص ۲۶ به بعد؛ تذکره الاولیاء، ص ۱۷۷-۱۸۰؛ مفتاح‌النجا، ص ۱۳۵-۱۳۸؛ تاریخ تصوف، ج ۲، ص ۱۷۷-۱۸۰.

پوسته و نردبان و شمع راه، نسبت ابزارانگاری و موقتی دانستن شریعت به آنان چندان غیر موجه جلوه نمی‌کند. صاحب گلشن راز که اثر او را به عنوان یک دوره فشرده عرفان به زبان شعر تلقی کرده‌اند، می‌گوید:

خدا را یافتم دیدم حقیقت

ببرون رفتم من از قید شریعت

حقیقت خود مقام ذات او دان

شده جامع میان کفر و ایمان

ولی چون پخته شد بی‌پوست نیکوست

اگر مغزش بر آری برکنی پوست

شریعت پوست، مغز آمد حقیقت

میان این و آن باشد طریقت

خلل در راه سالک نقض مغز است

چو مغزش پخته شد بی‌پوست نغز است

چو عارف با یقین خویش پیوست

رسیده گشت مغز و پوست بشکست^۱

مولوی نیز می‌گوید:

چون به مطلوبیت رسیدی ای صلیح شد طلبکاری علم اکنون قبیح

چون شدی بر بام‌های آسمان سرد باشد جست‌وجوی نردبان

اندر استغنا مراعات نیاز جمع ضدین است چون گرد و دراز

ابن عربی درباره جماعتی از صوفیان می‌گوید:

و حق تعالی این طایفه را مقبول قلوب ساخته و محبت و توجه به ایشان را در دل

مردمان جای داده است، این سودایان حق از تکالیف شرع آسوده و بخشوده‌اند و در

سراسر عمر با آن‌که به اعمال شرعی خود نمی‌پردازند، به اجر نیکوکاران نایل

می‌شوند.^۲

عین القضاة، ضمن اشاره به این نکته که افراد بسیاری بوده‌اند که نماز ظاهر (نماز

فقهی) را ترک کرده‌اند،^۳ بر آن است که بند شریعت پای‌بست برخی از سالکان طریقت

نمی‌باشد و در دفاع از منصور حلاج می‌نویسد:

بسیار کس بود که هیچ عمل نکند از آنجا که به طریق است اما او یک نفس خالی

۱. گلشن راز، توضیح و تفسیر این اشعار را رک: شرح گلشن راز لاهیجی، ص ۲۴۴-۲۶۴.

۲. فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۴۸. ۳. نامه‌های عین القضاة، ج ۱، ص ۷۳-۷۴.

نشینند از فکر و ذکر یوم التغابن و آید که تو را نماز فرا کردن چه آورد و منصور را از نماز کردن چه واداشت «یحشر الناس علی نیاتهم»، نه به عمل است که به دل است^۱ وی در جای دیگر می‌گوید: «حکم شریعت تا آنجاست که قالب و بشریت بر جای باشد و تکلیف بر قالب است و تکلیف تا زمانی است که از خود بیرون نیامده باشی^۲» حتی نقل شده که فرقه‌ای از آنها موسوم به «اولیائیه» بوده‌اند که اعتقاد داشتند وقتی سالک به مرحله ولایت برسد خطاب امر و نهی از او برطرف می‌شود و تا سالک در مرحله خطاب به تکلیف شرعی است، از ولایت سرّی او خبری نیست.^۳

مولوی، در مقدمه دفتر پنجم مثنوی، ضمن تشبیه شریعت به شمع رهنمون و علم طب برای مداوا و کیمیا برای کیمیاگری، می‌گوید:

و جهت این گفته‌اند: لو ظهرت الحقایق بطلت الشرایع «همچنان‌که مس زر شود و یا خود از اصل زر بود او را نه علم کیمیا حاجت است که آن شریعت است و نه خود را در کیمیا مالیدن که آن طریقت است چنان‌که گفته‌اند «طلب الدلیل بعد الوصول الی المدلول قبیح و ترک الدلیل قبل الوصول الی المدلول مذموم»... و حقیقت یافتگان به حقیقت شادند که ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیا آزاد شدیم.^۴

تعبیری این‌گونه در میان آثار عرفانی شاگردان مکتب عرفانی ابن عربی، نظیر قونوی و قیصری نیز یافت می‌شود.

با توجه به ظواهر این سخنان است که برخی از پژوهشگران و مخالفان تصوف و عرفان می‌گویند: حاصل آن‌که صوفی پخته میل ندارد خود را به زنجیرهای قوانین شرع و آداب و عادات مصنوعی اجتماع و اخلاق مصنوعی عرفی مقید سازد و هیچ‌گاه به آسانی زیر بار آنچه مردم به حکم عادت و تقلید بد یا خوب می‌دانند نمی‌رود.^۵

قطعاً ظواهر این سخنان، طرح اتهام موقتی بودن و ابزارانگاری شریعت نزد عارفان را موجه جلوه می‌دهد. بدین جهت برای روشن شدن موضوع، در ابتدا به تبیین و تفسیر عرفانی سقوط تکالیف شرعی پرداخته، پاسخ بزرگان عرفان را به صورت مختصر بیان می‌کنیم.

۱. همان، ص ۶۲. ۲. تهجدات، ص ۳۵۱.

۳. کشف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۱۵۳؛ نقد صوفی، محمد کاظم یوسف پور، ص ۲۲۰.

۴. مثنوی، مقدمه دفتر پنجم، ص ۸۰۸.

۵. تاریخ تصوف، ص ۱۸۶؛ عارف و صوفی چه می‌گویند، ص ۴۷-۳۷.

پاسخ صوفیان

الف: عدم خطاب تکلیف شرعی در مقام فنا و بی خودی برخی از بزرگان صوفیه می‌گویند: اندیشه سقوط تکلیف که در آثار ما، چه به طور مستقیم و چه غیر مستقیم، به آن اشاره شده، متوجه آن حالتی از عارف است که فقها نیز تکلیف و خطابات ظاهری را متوجه آن نمی‌دانند. حالت سکر و فنا و بی خودی و مستی که در لسان عارفان^۱ به کار رفته حالتی است که اساساً تکلیف متوجه شخص نمی‌شود، همانگونه که در فقه بر مریض و اعمی و مست و بی هوش و خواب، حرجی نیست. به تعبیر مولوی:

مست و بنگی را طلاق و بیع نیست همچو طفل است او معاف و معتق است
چون که مستم کرده‌ای حدم مزین شرع مستان را نپیند حد زدن
چون شدم هشیار آنگاهم بزین که نخواهم گشت خود هشیار من
از دیدگاه آنان، عارف در حالت فنا و سکر از جهت گفتار و کردار، معاف است و در آن صورت سخن او به اقتضای حالش خواهد بود.^۲ بررسی و تحلیل مفهوم و ماهیت و موارد و ویژگی‌های مقام فنا که در فرهنگ تصوف از آغاز مطرح بوده است جایگاه ویژه‌ای می‌طلبد. نوشتارهای عارفان درباره این موضوع سرشار از اختلاف تعبیر و چه بسا همراه با اختلاف‌های مبنایی باشد و نمی‌توان از حاصل سخن آنان، که دستاورد تجربه‌های مختلف عرفانی و با ملاحظه حالات متفاوت سائلان و مریدان خود است،

۱. البته باید بین مجنون و مستی که در لسان فقها به کار می‌رود با آنچه که عارفان بیان می‌کنند تفاوت قابل شد. با ذکر بیانی از ابن عربی این تفاوت به خوبی روشن می‌شود، وی بعد از این که بیان می‌کند سلب عقل در مجذوبان الهی از جانب خدا بوده و حکم فقهی برای آنها همانند حکم فقهی برای حیوانات است و مؤاخذه‌ای برای آنها نیست. فرق بین مجذوب (عارف در حال فنا) و مجنون (دیوانه و غیر عاقل در لسان فقها) را این گونه بیان می‌کند که مجنون در اثر فساد مزاج، گرسنگی، اضطراب و سراسیمگی به آن حالت افتاده است، اما در مجذوب، تجلی ناگهانی الهی عقل او را ربوده است و آنان نیز سه دسته‌اند؛ عده‌ای همیشه تحت سیطره الهی‌اند و هیچ تدبیر و تصرفی در خود ندارند و عده دیگر گرجه عقل‌شان در گرو خداست، اما حواس‌شان کار می‌کند و تکالیف و وظایف زندگی را، در معنای حیوانی آن، مثل دیگران انجام می‌دهند و برخی دیگر گاهی به خود می‌آیند و گاهی از خود می‌روند. (رک: الیواقیت و الجواهر فی بیان عقاید الاکابر، ص ۲۷۳-۲۷۴)

از دید آنان چنین دیوانگانی دیوانه جمال معشوق هستند و پیامبر(ص) نیز از وجود آنان خیر داده است (نامه‌های عین‌القبضا، ج ۲، ص ۳۴۰).

۲. در این باره رک: شرح گلشن راز، ص ۵۶۱، به بعد؛ و نیز تفصیل دیدگاه قیصری را رک: عرفان نظری، ص ۳۷۶-۳۷۳.

مراد آنان را به خوبی ترسیم کرد. با این همه در لسان بیشتر آنان، این نکته به چشم می‌خورد که عارف ممکن است در سلوک خود، به حالتی برسد که تکلیف از او برداشته شود و یا تکلیف و عبادت وی از نوع دیگری بشود.

ذکر بیانی از امام محمد غزالی این اندیشه را روشن‌تر خواهد کرد آنجا که می‌گوید: و چون سالک ذاکر، به ذکر خود و دل و باطن خود توجه نکرده، سراپا مستغرق یاد حق گردد... حالتی پیدا کند که از آن به فنا تعبیر می‌شود و در این حالت سالک از خویش غایب شده و... فنا وقتی به کمال می‌رسد که سالک هم از خویش فانی شود و هم از فانی خویش. زیرا که غایت فنا، فناء از فناست،... حالت اینان نسبت به محبوب خودشان، به حالت تو می‌ماند نسبت به چیزهایی که شیفته‌شان هستی، از مال و جاه و معشوق، که تو هم از شدت تفکر در معشوق خود، چنان مستغرق در او می‌شوی که دیگر، چیزی نخواهی شنید و چیزی نخواهی دید.^۱

البته این سخنان، در مباحث و حوزه نظری است، اما این‌که کسی به چنین مرحله‌ای برسد یا نه و یا کسی تا به حال مدعی چنین حالتی شده یا نه، بحث دیگری می‌طلبد. به تعبیر حافظ آن توحید و فنا که نهایت سیر سالک است نه چشم‌اندازی متناهی دارد و نه رسیدن بدان به سادگی میسر شود.

این راه را نهایت صورت کجا توان بست کیش صد هزار منزل بیش است در بدایت و بنابراین دیدگاه پس از مرگ نیز تحولات ادامه خواهد یافت و حتی بنا بر نظر شیخ ولی الله دهلوی «فنا پانصد سال پس از مردن برای انسان حاصل می‌شود»^۲ و «نهایت وصول را نمی‌توان با عمر ابد در آخرت نیز تهیه کرد تا چه رسد به عمر دنیا»^۳ ابن سینا نیز در بحث مقامات العارفین به تحلیل و توجیه موضوع سقوط تکلیف از نگاه عرفانی آن پرداخته، می‌گوید:

بساکه عارف در حال اتصالش به عالم قدس نسبت به هر چیزی غفلت داشته باشد و در حکم کسانی باشد که بر آنان تکلیفی نیست و لازمه توجه تکلیف به مکلف درک وی از تکلیف است و بر آن است که در واقع وقتی عارف در حال فنا و استغراق است قالب او در اختیار خودش نیست و از آن غافل است و از طرفی شریعت به قالب و ظاهر بشر مربوط است و در آن حالت، عارف دیگر نمی‌تواند در قلمرو شرع واقع شود و اساساً در این گونه موارد تکلیفی نیست که عارف بخواهد انجام دهد و باید به

۲. مهر تابان، محمدحسین نهرانی، ص ۱۲۲.

۱. الاربعین فی اصول الدین، چاپ قاهره ص ۵۲-۵۳.

۳. مصباح الهدایة، کاشانی، ص ۴۳۰.

جای این‌که بگوییم عارف به شرع عمل نمی‌کند باید بگوییم: شرع متوجه عارف نمی‌شود.^۱

و آنگاه اگر عبادتی هم متوجه عارف شود دیگر آن عبادت قبل از وصل نیست و آن عبادت قبلی وسیله، و این بعدی خواص و آثار است. در این هنگام نه تکلفی در کار است و نه نیاز به ترتیب مقدمات هست. اگر قبلاً راهی بود برای سیر از ظاهر به باطن اکنون ابتهاج و تجلی باطن است در ظاهر.^۲

عین القضاة نیز می‌گوید:

خطاب و تکلیف آنجایی است که قالب بشری وجود داشته باشد، اما وقتی قالب کنار می‌رود، تکلیفی نیست و اگر تکلیفی باشد به گونه‌ای دیگر است.^۳

صاحب این سخن گرچه فردی بود که همواره پیروان خود را به نماز و پیروی از احکام شرع سفارش می‌کرد و معتقد بود، نماز بزرگ‌ترین رکن دین و و حد فاصل کفر و ایمان است و ترک آن موجب کفر است^۴ اما داستان نماز نخواندن محمد معشوق را نیز نقل می‌کند و وی را تا درجه‌ای بالا می‌برد که صدیقان در روز قیامت از این‌که در دنیا خاک زیرپای وی نبودند، حسرت می‌خورند.^۵ این تعریف و تمجید از کسی که اهل نماز نباشد چه بسا موجب ریشخند مخالفان تصوف و تقویت شبهه آنان به اصل این راه و رسم نیز شده است.^۶ اما وی می‌گوید: «هر تجلی از نام‌های خداوند، حالی در سالک ایجاد می‌کند و هر حالی نکته‌های خاص خود را دارد».

لاهیجی در تفسیر این تعبیر شبستری که شریعت پوست است و اگر به مغز رسیدی دیگر ضرورتی ندارد، می‌گوید:

نزد محققان، غرض از شرایع و اعمال و عبادات ظاهری و باطنی قرب و وصول به حق است و روندگان و سالکان راه الله، چون به وسائل عبادات و متابعت اوامر و نواهی به نهایت کمال وصول می‌یابند و به مرتبه محبوبی می‌رسند، به دو قسم تقسیم می‌شوند:

۱. الاشارات و التنبیها، ج ۳، نمط نهم، ص ۳۹۳ - ۳۹۴.

۲. رک: عرفان نظری، ص ۳۸۸ به نقل از معراج السالکین؛ نیز عین القضاة، تمهیدات، ص ۲۵۴.

۳. تمهیدات، ص ۱۰۲ و ۳۵۰ - ۳۵۲.

۴. نجات الانس، ص ۳۱۴؛ نامه‌های عین القضاة، ج ۲، ص ۲۶۸. وی در جای دیگر بهانه برخی از صوفیان را که می‌گفتند: هنوز نیت درونی خود را پاک نکرده‌اند و دارای نجاست درونی هستند پس نباید نماز کنند، رد کرده، می‌گوید: اینها در خطا هستند زیرا

نماز در هیچ حالتی از کسی بر نمی‌خیزد. (همان، ج ۱، ص ۳۸۴) ۵. نامه‌ها، ج ۱، ص ۶۳-۶۴.

۶. برای نمونه رک: آقا محمدعلی کرمانشاهی، خیراتیه، ج ۲، ص ۹۲.

قسم اول: آنهایند که نور تجلی الهی، ساتر نور عقل ایشان گشته و در بحر وحدت محو و مستغرق شده‌اند و از آن استغراق و بی خودی، مطلقاً به ساحل صحو و مرتبه عقل باز نیابند، چون مسلوب العقل گشته‌اند، به اتفاق اولیا و علما تکالیف شرعیه و عبادات از این طایفه ساقط است، چون تکالیف بر عقل است. و ایشان را والهان طریقت می‌گویند...

قسم دوم: آن طایفه‌اند که بعد از آنکه مستغرق دریای وحدت شده و از هستی خود فانی شده و به بقای حق باقی گشته‌اند، ایشان را از آن استغراق توحید و سکر، برای ارشاد خلق به ساحل صحو بعدالمحو، و فرق بعدالجمع، فرود آورده‌اند و این گروه چنانچه در بدایت امر قیام به ادای حقوق شرعیه از فرایض و نوافل نموده‌اند، در نهایت نیز همچنان می‌نمایند و از رعایت اوضاع و قوانین شرعیه و عبادات، دقیقه‌ای فروگذار نمی‌نمایند.^۱

حاصل کلام مشایخ صوفیه این است که: سالکان و عاشقان طریقت و واصلان به حقیقت برخی هشیارند و عاقل و در عین جنون باطنی به بند شریعت مقید، و پاره‌ای دیگر مست و دیوانه ظاهری و باطنی و بدون این‌که خود خواسته باشند، از قید شریعت آزاد و البته غیر قادر بر اعمال ظاهری. این افراد اگرچه همواره از طرف متشرعه و فقها به زیر تیغ سرزنش و تکفیر بوده‌اند، اما در حقیقت این‌ها نه کافرند نه ملحدونه دیوانه و نه مستحق سرزنش. آنان به فقیهان می‌گویند اگر شما حکم تکلیفی رامتوجه عاقلان می‌پندارید و به مقتضای وظایف خویش جویای علت آن نیز نمی‌باشید، ما را نیز از کسانی محسوب کنید که مست و بی عقل شده‌اند.

ب: تغییر ماهیت تکلیف در مقام فنا

این پاسخ اگر چه تکمله‌ای بر پاسخ سابق است و برخی آن را مربوط به بقاء بعد از فنای عارف می‌دانند، در عین حال، با توجه به تعابیر مختلف عارفان در این باره می‌توان آن را پاسخی مستقل دانست، در این پاسخ، عارف مانند دیوانه و مست معمولی تکلیف از او برداشته می‌شود بلکه در آن حال نیز اهل انجام تکالیف عبادی است، البته عبادت او در این حال از نوعی دیگر است و اساساً به اختیار خود او نیست.

ابن عربی در گزارشی از ماهیت و چگونگی تکلیف این گونه سالکان درباره یکی از

آن‌ها می‌گوید که:

پیوسته در حال بهت و تفکر و سکوت بود و نمازها را به وقت می‌گزارد و بعضی وقت‌ها که می‌دیدم نماز می‌خواند از او می‌پرسیدم: می‌بینم که نماز می‌خوانی، در جواب می‌گفت: نه به خدا سوگند! اوست که می‌بینم مرا از جای بلند می‌کند و بر جای می‌نشانند، نمی‌دانم می‌خواهد با من چه کند. به او می‌گفتم: آیا در نماز برای ادای فریضه الهی نیت می‌کنی؟ می‌گفت: نیت چیست؟ پاسخ می‌دادم: قصد قربت به خداوند است در اعمال و عباداتی که انجام می‌دهی. می‌خندید و می‌گفت: من می‌گویم او را می‌بینم و او مرا بر پای می‌دارد و می‌نشانند؛ چگونه نیت نزدیک شدن به کسی کنم که با من است و پیوسته او را مشاهده می‌کنم و هرگز از چشمم پنهان نمی‌شود. این کلام دیوانگان است شما عقل ندارید.^۱

ابن عربی قائل بود پیامبر نیز در هنگام نزول فرشته وحی، دارای چنین حالتی است، البته با این ویژگی که پیامبر منتظر و مستعد آن امر خطیر است و خداوند تحمل آن امر خطیر را به او داده است به علاوه این‌که وی مأمور به تبلیغ رسالت و سیاست امت است و لازم است در میان مردم باشد.^۲

از دیدگاه وی عبد در این حالت هم عابد است و هم معبود و در واقع حق است که عبادت می‌کند نه عبد، احادیث قرب نوافل نیز مؤید این مطلب است^۳ چنین حالتی برای مرحوم علامه طباطبایی (ره) نیز گزارش شده است، از قول شاگردان او نقل شده است که وی در سال آخر عمرش غالباً در حالت خواب بوده است و در حالی که دائماً چشمان او بسته بود به اذکاری خاص مشغول بود و بدون این‌که چشم خود را باز کند و یا کسی به او بگوید وقت نماز است نمازش را حتی با رعایت آداب و مستحبات آن می‌خواند.^۴

تفسیر و برداشت امام خمینی (ره) نیز به این دیدگاه نزدیک‌تر است. از نظر او عارف وقتی به منتهای سیر خود رسید، این‌گونه نیست که عبادت نکند بلکه عبادت می‌کند، اما با توجه به فنای اراده او در اراده حق خداوند، در اینجا دیگر عبادت از حق است در مرئآت عبد. وی برای تثبیت این مهم، در موارد زیادی از آثارش به حدیث قرب نوافل استناد می‌کند،^۵ اگر چه بر خلاف بسیاری از مفسران،^۶ یقین را در آیه شریفه «و اعبد ربک

۱. معارف، دوره چهارم، شماره ۲، ص ۱۵۱، این مقاله به ترجمه جزء بیست و سوم از باب چهل و چهارم، ص ۷۰، فتوحات مکیه پرداخته است. در این فصل ابن عربی احوال دیوانگان الهی را شرح کرده است.

۲. همان، ص ۱۵۷. ۳. محمد حسین تهرانی، مهتابان، ص ۷۸-۷۷.

۴. همان، ص ۱۹۱. ۵. از جمله بنگرید: سر الصلاة، ص ۸۳-۱۰۲، ۳۸.

حتی یاتیک الیقین»^۷ به معنای مرگ معمولی نمی‌داند و تفسیر عرفانی آیه را پذیرفته، آن را به معنای فنای در حق می‌داند، اما وی همانند برخی دیگر از عارفان برداشت‌های ناصواب برخی از صوفیان از این آیه را، مبنی بر رفع شریعت بر نمی‌تابد.^۸

ج. آسانی و شیرینی انجام تکالیف برای عارفان واصل

برخی دیگر از عرفا سقوط تکلیف را به معنای لغوی آن می‌گیرند و می‌گویند عارفان را در انجام تکالیف مشقتی نیست و به مرحله‌ای می‌رسند که در آن هنگام دیگر در انجام عبادات هیچ سختی احساس نمی‌کنند و عبادت نور چشم آنها می‌شود و برای انجام آن نیازی به صبر ندارد.^۹ مثلاً نجم الدین کبری، در پاسخ به این پرسش که آیا تکلیف از خواص بندگان خدا ساقط می‌شود، می‌گوید:

آری، اما نه به این معنا که آن عده از بندگان از انجام تکالیف محروم و معاف باشند، بلکه به این معنا تا که تکلیف، مأخوذ از کلفت است که به معنای مشقت بوده باشد، بنابراین آنان گونه‌ای خدا را عبادت می‌کنند که احساس هیچ گونه کلفت و مشقتی در خود نمی‌نمایند، بلکه از انجام عبادت لذت می‌برند و از آن شادکام گردیده، به طرب می‌آیند چه آن که نماز، مناجات با بی‌نیاز است.

وی از قول ابو عبدالله حضرمی نقل کرده است که می‌گفت:

مردم می‌گویند، من معتقدم که تکلیف از بندگان خدا برداشته شده و قائل به اسقاط تکلیفم. در پاسخ آنها می‌گویم چگونه قائل به اسقاط تکلیفم و حال آن که از کودکی به انجام تکالیف الهی می‌پرداختم و بر آنها مواظبت داشتم و تا این وقت هم دست از تکلیف برنداشتم، آری من می‌گویم بندگان ویژه خدا درانجام تکالیف الهی، احساس هیچ گونه مشقتی در خود نمی‌نمایند.^{۱۰}

شعرانی در البواقیت و الجواهر بابی با عنوان «تکالیف شرعی با وجود عقل از هیچ انس و جنّی هر چند به بالاترین درجات قرب به خدا برسد، ساقط نمی‌شود» باز کرده و می‌گوید:

هیچ یک از اهل سنت و جماعت، این دیدگاه را نپذیرفته‌اند و آن عارفانی که گفته‌اند سالک به درجه‌ای می‌رسد که تکلیف از او ساقط است، مرادشان همان کلفت به

۶. بنگرید: مجمع البیان؛ تیان؛ تفسیر فخر رازی؛ منهج الصادقین ذیل آیه شریفه، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۹۰؛ ج ۳، ص ۱۱۶.

۷. سوره حج، ۹۹. ۸. بنگرید: سر الصلاة، ص ۸۳، ۹۶، بیان السعادة، ج ۲، ص ۴۰۵ - ۴۰۶.

۹. المتقدم من الضلال، ص ۹۲.

۱۰. مشارق الدراری، ص ۲۶۳؛ بایزید بسطامی، ص ۶۸، به نقل از فواجیح الجمال، نیز درباره این ادعا رک: رساله تفسیره، ص ۱۴، ۱۹، ۲۶.

معنای مشقت عبادت است، یعنی سالک در اینجا به درجه‌ای می‌رسد که عبادت برای او لذت‌آور می‌شود و در ادامه می‌گوید، خداوند از پیامبرش دوام تکلیف خواسته و نه راحتی از آن را، چرا که می‌گوید: «فاذا فرغت فانصب» و ما نیز پیوسته و تا زمان مرگ، مأمور به انجام تکالیف هستیم و عارفان باید پیوسته ظواهر شرعی را رعایت کنند و هیچ موردی نداریم که خدا چیزی را واجب یا حرام کند و آن‌گاه برای اولیاء خود در آن عمل، اجازه ترک قائل شود و شرع نیز همگانی و همیشگی است و برای عارف و غیر عارف نیز تفاوتی ندارد.^۱

د. تکیه بر زبانی ویژه:

صوفیان از دیرباز، برای بازگکردن تجارب عرفانی و تعالیم صوفیانه به زبانی خاص متوسل شده‌اند. و این از ویژگی‌های متمایزکننده عرفان از دیگر علوم است. درک اجمالی این زبان خاص، رازگشای بسیاری از اهداف، سخنان و تعابیر بزرگان این راه و رسم خواهد بود. آنها در آثار کلاسیک و تعلیمی خود به ویژگی‌های این زبان و اصطلاحات ویژه تعالیم عرفانی اشاره کرده‌اند.^۲ به ویژه با توجه به این که عارفان به اقتضای حال و موقعیت خود و حال، درک و همّت مخاطبان، سخن‌های مختلف و احیاناً ناهمگونی داشته‌اند و احوال مختلف قبض، بسط، سکر، خوف، رجا، غم و شادی و فرق و جمع‌گوبنده سخن، در نوع تعابیر آنها تأثیر داشته است.^۳

وجود زبان رمز، اشارت، تلمیح، کنایه، تمثیل و سخنانی که التزام به ظاهر آن در نظر شرع و عرف اگر کفر نباشد، قطعاً فسق است، و در فرهنگ تصوف شایع است، موجب شده است که آنان به اتهام ناسازگاری و مخالفت با ظواهر دینی مورد هجوم بسیاری قرار گیرند. کم نبودند افرادی نظیر حلاج و عین‌القضاة که به خاطر سخنان خود خریدار سرِ دار شده، بعد از مرگ نیز همچنان متهم به کفر و زندقّه باقی ماندند.

شیخ روزبهان شیرازی که کتاب شرح شطحیات خود را به منظور تفهیم و تبیین رموز شطحیات عارفان، به ویژه حلاج و تطبیق بر شریعت سامان داده است، مشکلاتی را که صوفیان بدان دچار شده‌اند، این‌گونه بیان می‌کند:

۱. البیاقیت و الجواهر، ص ۲۷۰-۲۷۳.

۲. از جمله رک: اورد الاحباب، ص ۲۳۹-۲۵۳؛ اللمع، ص ۴۰۹ به بعد؛ رساله تشبیه، ص ۱۲۱ به بعد؛ کشف‌المحجوب، ص ۲۷۹-.

ابوسعید خراز - که قمر الصوفیه کنیت اوست - تصنیفی کرده بود و آن را «کتاب السر» خوانده، علما معنی آن ندانستند و به کفر وی گواهی دادند، ابو العباس عطار را برای حسین منصور نعل در سر فرو کوفتند و بدان بکشتند، چندین نوبت جنید را به کفر منسوب کردند، سهل بن عبدالله را از تستر براندند و همچنان بایزید بسطامی در گرگان سالی بماند و صبحی را در اسماء و صفات کافر گفتند، حصری را حلولی خواندند، ابراهیم ادهم را بزدند...^۱

حاجی سزواری در تعلیقهٔ اسفار می‌گوید:

عرفا دو دسته هستند: عده‌ای بین عالم ملک و ملکوت جمع کرده، اما جمعشان «جمع سالم» و عده‌ای دیگر، جمعشان «جمع مکسر» است؛ دستهٔ اول اگر به معارف بلند ماورای طبیعت سری بزنند، از عالم طبیعت و ناسوت باز نمانده و توان جمع‌بینی دو عالم را دارند. اما دستهٔ دوم توان چنین جمعی را ندارند و این‌که می‌بینیم عرفا احياناً شطحیاتی داشته، سخنان متشابهی می‌گویند، باید آن را به محکمت سخن آنان ارجاع دهیم و نباید انتظاری که از معصومان و اولیاء بزرگ داریم، از آنان داشته باشیم و لذا در عرفان دو کار لازم است: یکی ارجاع متشابهات به محکمت و دیگر ارجاع شطحیات به محکمت.^۲

خلاصه آن‌که عارفان، همواره در دفاع از زبان ویژه خود بر این نکته تاکید داشته‌اند که بیان تجربه‌های عرفانی به آسانی میسر نیست.^۳ اینان حقایق معقوله را به صورت اعیان محسوسه به تصویر می‌کشند.^۴ آنها به نیکی میدانند که این گونه سخنان، در افهام خلاق مشکل ایجاد می‌کند و چه بسا «ظاهرینان محبوب که حوصله درک آن معانی را ندارند اشارات این قوم را طامات می‌پندارند و از سر جهل و عناد، طعن و انکار احوال اهل دل را جایز می‌شمارند».^۵ اما رمز و راز آن را به تعبیر شبستری در گلشن راز، این گونه بیان می‌کنند که نه احوال حقیقت و اسرار در خور فهم هر کس است و نه ظرف لفظ گنجایش هر معنایی را دارد و حقایق ذوقی و وجدانی قابل تعبیر لفظی نیست.

از دیدگاه آنان وقتی صوفی در بحر حیرت غرق شد و در تصوف عشق آمد، هر چه بگوید، بخشوده است. چرا که عالم جان و معانی را زبانی دیگر است که محصول عالم بی خودی و مستی و بی خبری است و نباید آن را با موازین عالم هشیاری تعبیر و تفسیر

۱. شرح شطحیات، ص ۴۵.

۲. رک: ولایت نامه، علامه طباطبایی، ترجمه همایون همتی، سخنان آیت الله جوادی آملی در مورد روش سلوکی و مبانی علامه طباطبایی، ص ۲۱-۲۲.

۳. تمهیدات عین القضاة، ص ۲۹؛ اللع، ص ۴۱۹؛ نیز رک: تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۲۹۰.

۴. گوهر مراد، ص ۴۹. ۵. شرح گلشن راز، ص ۶۲۳، ۵۵۶.

کرد. به تعبیر مولوی اگر چه این حالات را در باطن نامی نیست، اما چون از باطن سوی ناودان زبان روان شود، افسرده گشته، نقش و عبارت می شود و اینجاست که نامش کفر و ایمان و نیک و بد می شود.^۱

از این پیمانه و جام و سبوها
میان عارفان را اصطلاحی است
غرض پیمانه و جام سبو نیست
که جز عارف کسی را گفتگو نیست
شیخ روزبهان نیز می گوید:

زبان عرفان به زبان صحو و تمکین و سکر تقسیم می شود و این رموز و اشارات و شطحیات آنها به زبان سکر است و وعده ای را یارای فهم آنها نیست چراکه از بطون و متشابهات هستند.^۲

و به تعبیر خلاصه شرح تعرف:

و این گروه را عباراتی است که ایشان بدان مفردند و ایشان را اندر الفاظ اصطلاحاتی است که معنی آن الفاظ ایشان دانند و غیر ایشان ندانند و آن را استعمال نکنند.^۳

در تکمیل این سخنان می توان به تعابیر و اشعار برخی از بزرگان معاصر همچون علامه طباطبایی (ره) و حضرت امام خمینی (ره) اشاره کرد که تعابیر کنایی و استفاده از الفاظ عشق مجازی و مانند آن، در آثارشان بسیار مشاهده می شود.^۴

عین القضاة هم در رد کیفخواست مخالفان خود، برای این مسئله که عرفا زبانی خاص دارند و حقیقت آن را باید از خود آنها جو یا شد، تأکید می کند.

تمنای اصلی او در این دفاعیات این است که با توجه به وجود متشابهاتی در فرهنگ تصوف، همانند قرآن، لازم است آنچه قبل و بعد این کلمات متشابه است، بررسی شود تا مجالی برای اعتراض باقی نماند.^۵

۱. فیه ما فیه، ص ۹۸. ۲. شرح شطحیات، شیخ روزبهان بقلی، تصحیح هنری کرین، ص ۵۵.

۳. خلاصه شرح تعرف، ص ۳۵۹. بررسی بیشتر زبان عارفان و تفاوت آن را در زبان تصوف کلاسیک و غیر کلاسیک و موارد آن را در حوزه مباحث عرفان نظری و علمی و مسایل شریعت و طریقت و حقیقت، رک: معارف، دوره هشتم، شماره ۲.

۴. رک: دیوان حضرت امام خمینی (ره). البته ایشان در رد تصوف خانقاهی و سوء استفاده کنندگان از این راه و رسم سخنان بسیاری دارند.

۵. دفاعیات عین القضاة، ص ۴۵ - ۵۶. برای اطلاع بیشتر از کسانی که در رد صوفیه به این مسئله استناد کرده اند؛ رک: خیراتی، ص ۹۴ و حقیقة العرفان یا التفتیش.

